

تحقیقی دربارهٔ
تاریخ هجری

تألف: سید - علی مرتضیٰ عاملی
ترجمه: محمد اسحاقی

واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت

۲۵ ریال

انتشارات واحد تحقیقات اسلامی
بنیاد بعثت

تهران. خیابان سمیه. بین مبارزان و فرصت. تلفن ۸۲۱۱۵۹

مرکز بخش: واحد کتاب



تحقیقی دربارهٔ
تاریخ هجری

تألیف: سید محمد مرتضی‌العاملی
ترجمه: محمد احمدی

از انتشارات
واحد تحقیقات اسلامی
بنیاد بعثت

تحقیقی درباره تاریخ هجری

تألیف: سید جعفر مرتضی‌العاملی
ترجمه: محمد احمدی

از انتشارات: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت،

نشریه شماره: ۴

مرکز پخش: واحد کتاب بنیاد بعثت- تهران سمیه بین مبارزان و فرصت تلفن ۸۲۱۱۵۹

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

هنوز خیلی زود است بتوان ارزشهای انقلاب اسلامی ایران را به رهبری امام مستضعفان، طاغوت شکن زمان، آیه‌الاعظمی خمینی کبیر، ارزیابی یا برآورد کرد.

شما بنگرید برای محو آثار ملیت اسلامی، و تبدیل آن به یک ملیت موهوم و ننگین چه کوشش‌هایی صورت میگرفت، چه نقشه‌های شومی، استعمار برای ما کشیده بود. برای نمونه شما همین جانشین کردن تاریخ خیالی دوهزاروپانصد ساله ننگین شاهنشاهی را به جای تاریخ پرافتخار و سازنده هجرت پیامبر محبوب ما، در نظر گیرید و ببینید بدست فراموشی سپردن این همه آثار و افتخارات انسانی اصیل که با تاریخ هجری ضبط و نگهداری شده چه معنا و مفهومی دارد. آثاری که برای تداوم و حفظ آن‌ها و پاسداری از حرمت آنها به دست نسل ما سپرده شده است تا به نسل‌های بعد منتقل سازیم، چرا باید تاریخش تبدیل به تاریخ شاهنشاهی یادگار دلت، استضعاف و اختناق ملت و استکبار، استبداد و طغیان زمامدار شود. با کمترین دقت، بخوبی نقشه‌های شوم استعماری آنها را در می‌یابیم و متوجه می‌شویم جز برای از هم گسستن پیوند اصیل یک ملت و قطع رابطه آنان با افتخاراتشان و وابسته کردن آنها به افزار والاسی برای اجرای مقاصد ننگین شاه و اربابانش هدف دیگری در کار نبوده است.

سپاس خدا را که پرتو نور هدایتش را بر دل‌ها مان تابید و صفای اخلاص و معرفتش را بر ما ارزانی داد تا از نو، تاریخمان را ارج نهیم و افتخاراتمان را تجدید کنیم و برویرانیها^ع طاغوت و طاغوتیان، بنیاد حق و حقیقت بنا نهیم و

طرح حقوق انسانی جامعه‌مان را بریزیم .

رساله حاضر کوششی است برای تثبیت علمی و تاریخی تاریخمان ، تاریخ هجری قمری . و برگ تازه‌ای از افتخارات اسلام تشیع است از آنجاکه قبل از دیگران انتساب این تاریخ را به محمد و علی صلوات الله علیهما می‌شناسیم .

بنیاد بعثت به این امید آنرا منتشر می‌سازد که نوسازی تحقیقی را در جامعه‌مان آغاز کرده باشد و محققان و اندیشمندان ما ، در تجدید دوباره اسلامان ، روی یک یک آثار و افتخارات اسلامی از نو غوررسی و تحقیق بعمل آورند .

و من الله التوفیق و علیه التکلان

واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

جزوه حاضر تحقیقی است عمیق در قسمتی از تاریخ اسلام که بعلمت تعصبات مسلکی و مذهبی مورد تحریف قرار گرفته است .

همیشه تاریخ مورد ستم واقع گردیده و بازیچه هوی و هوسهای فردی یا گروهی واقع شده است .

عده‌ای از مورخین برای مُحَقِّق جلوه دادن شخص مورد نظر خود، حق دیگران را پایمال کرده‌اند و چه بسا که همین عمل باعث از بین رفتن و در پشت پرده قرار گرفتن واقعیت‌های تاریخی شده است. بدین ترتیب مردم در بیخبری و جهالت و بدور از حقایق قرار گرفته‌اند ، و اشخاصی را که به اندازه پیشیزی ارزش نداشته‌اند در اثر مطالعه کتب تاریخ منحرف شخصیت‌های با ارزش و بزرگ دانسته‌اند .

خلاصه مطلب اینکه: غالباً نویسندگان اعم از اینکه کتاب تاریخ بنویسند یا اینکه روزنامه‌نویس و مخبر باشند گاهی را کوه و کوهی را کاه جلوه می‌دهند، چنانچه ما شاهد آن هستیم و تَضییع ارزش‌های انسانی را به چشم خود می‌بینیم .

* * *

از جمله مسائلی که در تاریخ تحریف شده، ماجرای چگونگی قرار دادن هجرت رسول خدا (ص) به عنوان مبدأ تاریخ اسلام می باشد .
 هجرت رسول خدا فصل جدیدی را در حیات اسلام گشود . مسلمانان از مکه سرزمین رنج ها و دردسرها، به یثرب سرزمین امن و امان و مستعد تشکیل حکومت اسلامی، کوچ کردند .

پیامبر هنگامی که دید در میان کفار هیچ کار مثبتی نمی تواند انجام دهد، و لحظه به لحظه اذیت و آزار مشرکین فزونی می یابد ، تصمیم گرفت رخت بر بسته و به محیطی که سالم و آماده پذیرش دعوتش باشد برود .

لذا یاران خود را دستور می دهد که بار و بند خود را جمع کنند، و از دیار کفر گروه گروه به سوی سرزمین یثرب کوچ نمایند ، تا خود نیز در زمانی مناسب به آنان بپیوندند .

بالاخره حضرتش تصمیم می گیرد که از مکه خارج شده به یثرب برود . بعد از پیمودن راه طولانی و مشقت زای، به یاران خود می پیوندد و با ورودش به مدینه روح تازه ای در کالبد مسلمانان می دمده حیات نوین اسلام نیز بدین وسیله آغاز می گردد . اصولاً "هجرت کردن یعنی رخت بر بستن از دیار کفر، یک فریضه الهی است . هر انسان موحدی که عرصه محیطش را برای خود تنگ ببیند، ملزم است که ترک دیار کند و از خویشان و آشنایان دست بشوید و دیار دیگری را برای ادامه مبارزه انتخاب کند .

در قرآن می خوانیم :

ان الذين توفيتهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا متضعفين في الارض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك ما اوتينهم جهنم و ساءت مصيرا .

سوره نساء آیه ۹۷

ترجمه : آنانکه (هنگام مرگ) و قبض روح (ظالم و ستمگر بمیرند) فرشتگان از آنها باز پرسند که در چه کار بودید، پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و

نا توان بودیم. فرشتگان گویند آیا زمین خدا پهناور نبود، که در آن سفر کنید (و از محیط جهل و کفر بسرزمین علم و ایمان شتابید، از آنها عذر نپذیرند) و مأوی آنها جهنم است و بازگشت آنان بجایگاه بسیار بدی است.»

اگر ما به تاریخ بنگریم خواهیم دید که مردان الهی هرگاه از اصلاح محیط مأیوس گردیده و موجودیت مکتب خود را در خطر دیده اند، هجرت کرده اند تا بتوانند رسالت خود را در محیطی سالم و آماده به انجام رسانند.

چند سال قبل از هجرت پیامبر تنی چند از مسلمین که از آزار و اذیت مشرکین مکه پستوه آمده بودند، بفرمان رسول خدا (ص) به حبشه هجرت کردند در آنجا به انجام وظایف خود مشغول گردیدند و می بینیم که چه هجرت پر برکتی بود و چه نتایج درخشانی داشت.

چرا راه دور برویم، عصر خود را مطالعه کرده و آثار حیرت انگیز هجرت را از نزدیک مشاهده نمائیم.

نزدیک به دو سال پیش بود، که امام امت خمینی بزرگ چون محیط عراق را برای ادامه مبارزه مقدس و الهی خود نامساعد دید، هجرت را برگزید تا بتواند رسالت بزرگ خود را در محیطی آزاد و بدون مانع انجام دهد. ما نیز آنچه را که عقول بشری نمی توانست قبول نماید بچشم خود دیدیم و قدرت الهی را حس کرده و وعده های خداوند را محقق یافتیم.

آری هجرت در راه خداست که مطلوب است، و نزد ایزد متعال ارزش دارد. هجرت در راه هدفهای الهی دارای اثر است، روح می بخشد و تحرک ایجاد می کند، و جامعه انسانی را دگرگون می کند.

خداوند در قرآن مهاجرین در راهش را وعده پاداش می دهد و هر که را که جانش را در هجرت الهی از دست دهد مأجور می دارد:

و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة و من یمخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا رحیما" ۱۰۰/سوره نساء

ترجمه «هرکس در راه خدا از وطن خویش هجرت کند، (از آوارگی و غربت نیندیشد) در زمین (پهناور خدا) برای آسایش و گشایش امورش جایگاه بسیار خواهد یافت و هرگاه کسی از خانه خویش (و شهر خود) برای هجرت بسوی خدا و رسول (و حفظ مقام ایمان) بیرون آید، و در سفر، مرگ وی فرا رسد اجر و ثواب چنین کسی بر خداست، (یعنی بیقین خدا بر او رحمت و تفضل خواهد کرد) و خدا پیوسته بر خلق آمرزنده و مهربان است.

مطالعه در آثار ناشی از هجرت، ما را به سر این دستور الهی آگاه می‌سازد، و ایمان ما را به مبدأ جهان، راسختر می‌گرداند.

هجرت، منشاء عزت و افتخار است. هجرت چرخ گردون را بسود انسان می‌چرخاند، و سعادت را به ارمغان می‌آورد، به انسان نیرو می‌بخشد، جهان را زیر و رو می‌نماید و مدینه فاضله‌ای الهی برپا می‌دارد.

هجرت فی سبیل الله بود، که انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی رساند، و پیشرفت‌های بهت‌آور را برای ما هدیه آورد.

انقلاب هنگامی دارای ارزش است که الهی باشد، انسان را به مسیر الله بازگرداند، و سنت‌های رسول خدا (ص) را به او برگرداند، و انسان بودن را به او بیاموزد، و بفهماند.

تاریخ گذاری به هجرت رسول خدا یک سنت اصیل و مترقی است، همواره به انسان چگونه زیستن و چگونه مبارزه کردن و چگونه مردن را به او تعلیم می‌دهد. همیشه رسول خدا و زندگیش و فداکاری‌هایش را بیاد می‌آورد، به او نیرو می‌بخشد، از گمراهی نجات می‌دهد، در مسیر الله قرار می‌دهد، و بیاد پیامبر (ص) گناه نکردن، درست‌زندگی کردن را می‌آموزد و بدینگونه انسانی الهی و موحد بدور از هرگونه شرک می‌سازد.

علاوه بر این‌ها روزهای حیاتی مسلمین، و ایام وفات و تولد ائمه اطهار علیهم السلام، مطابق تاریخ هجری است، و بیاد آمدن آن روزها همان اثرات یاد رسول خدا را دارد، و به ما شخصیت و اعتبار می‌دهد.

ارزش انقلاب اسلامی ما در این است که ما را به تاریخ هجری بازگرداند یعنی به رسول خدا (ص)، حیاتش - رفتارش - فداکاری‌هایش - و ائمه اطهار علیهم السلام. به راه الله متصل سازد و بسوی مقصد اصلی روانه کند.

اگر انقلاب، تاریخ هجری را که طاغوتیان از ما جدا کرده و بدینوسیله بسوی تباهی و ضلالت و راه طاغوت بزرگ کشانیده بودند، به ما باز نمی‌گرداند هیچ‌گونه ارزشی نداشت، و مثل سایر انقلابات جهان یک‌بُعدی بود، و جنبه مادی داشت. آری می‌توان ادعا کرد و مسلماً نیز همین‌طور است که «ارزش انقلاب ایران» بازگرداندن امت مسلمان ایران، به تاریخ هجری یعنی راه الله و رسول الله است.»

* * *

جزوه حاضر تحقیقی است عمیق در چگونگی تاریخ‌گذاری در اسلام، که بقلم محقق ارجمند جناب آقای سید جعفر مرتضی‌العالمی به رشته تحریر درآمده است. این نوشتار چند سال پیش نوشته شده است. چندی پیش دانشمند محترم استاد ارجمند حوزه علمیه قم آقای سبحانی آنرا بطور ناقص ترجمه، و در مجله مکتب اسلام منتشر کردند.

در اول جزوه، مقاله‌ای جالب در باره تاریخ است که بقلم دانشمند محترم و استاد عالی‌قدر حوزه علمیه و عضو جامعه مدرسین قم، حضرت حجة الاسلام - والمسلمین جناب آقای حاج سید مهدی روحانی که از شخصیت‌های ارزنده حوزه می‌باشند به رشته تحریر درآمده، و حاوی مطالب مفیدی است. مسلماً مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت. امید است خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرموده و از خطا و لغزش در امان بدارد و ما را در نشر آثار اسلامی موفق نماید.

محمد احمدی

۵۹/۳/۱۹

۲۵ رجب / ۴۰۰ روز شهادت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام

مبداء تاریخ

بقلم حاج سید مهدی روحانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مبداء تاریخ

هجری یا میلادی

مجله سخن در دوره پنجم ص ۸۶۷ (سوالی را) تحت عنوان "مبداء تاریخ ایران چیست؟" طرح کرده است، و از اساتید و دبیران و دانشمندان خواسته، برای اینکه حوادث تاریخی، در ذهن شاگرد توالی و ترتیب خود را حفظ کند، و ارتباط بین آنها برقرار گردد، مبداء واحدی اتخاذ شود.

آقای سید حسن تقی زاده در شماره ۱۲ ص ۹۰۸ همان مجله مقاله‌ای نوشته، و قبول کردن تاریخ میلادی را در صورت موافق ساختن افکار عامه مردم ترجیح داده اند. این موضوع از دو نظر مورد بحث است:

۱- مبداء تاریخ چه باید باشد، هجرت رسول اکرم (ص) یا میلاد مسیح

(ع) ؟

۲- اگر هجرت مبداء قرار داده شود، باید سال قمری یا شمسی را بکار ببریم؟

مبداء تاریخ:

ابوریحان بیرونی در کتاب خود "آثار الباقیه" می گوید:

کلیه امام و مللی که در سرزمین های مختلف پراکنده اند، هر یک تاریخی مخصوص

بخود دارند و مبدأ آن تاریخ از زمان پادشاهان بزرگ یا پیامبران یا دولت‌های ایشان و امثال آن می‌باشد. (بوقایع طوفان و تبدیل مذهب و یا حادثه سماوی اشاره کرده است) سپس مبداء تواریخ مختلفی را ذکر می‌کند: پیدایش بشر و هبوط آدم که یهود و نصاری و مجوس در مقدار سنین آن اختلاف دارند، و دیگر طوفان نوح و تواریخ یهود و یونان و روم و تواریخ مختلفه عرب قبل از اسلام و تواریخ ایران مخصوصاً تاریخ بزرگری و تاریخ هجری.

و همچنین مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف ص ۱۶۷ مبداء تاریخ‌های زیاده‌تری نامبرده است. این مبداء تاریخ‌های مختلف ما را به این مطلب راهنمایی می‌کند که تمام ملل مختلف بالفطره این قرار را دارند که مبداء تاریخ باید واقعه مهمی باشد.

اگر قرار باشد واقعه‌ای را از جهت اهمیت آن، مبداء تاریخ قرار دهیم، بطور مسلم واقعه‌ای عظیم‌تر و حیات‌بخش و زنده‌تر از ظهور پیغمبر اسلام در تاریخ بشر و جهان نیست. با ظهور او بود، که در مدت کمی امپراطوری‌های بزرگ عالم سقوط کرد، و مسیر سیاسی جهان عوض شد. از این مهم‌تر تأثیری است که این واقعه در تمدن جهانی داشته، و بتصدیق مورخین اروپائی نهضت علمی کنونی مبرهون نهضت علمی اسلامی و دنباله آن است. استاد جرج سارتن متخصص تاریخ علوم در مقاله خود (بنیاد تمدن غرب در خاورمیانه) می‌گوید: "اکنون باید در سیر تاریخی خویش توقف کنیم، و از پرثمرترین حادثه تاریخ بشری اگرچه باختصار باشد، سخنی بمیان بیاوریم، این حادثه عظیم ظهور اسلام است^۱.

مورخ معروف گستاو لوبون کتاب خود را در نیم صفحه خلاصه کرده می‌گوید: "..... اولاً باید دانست که در عالم خیلی کمتر اقوامی یافت می‌شوند، که از حیث تمدن بر پیروان اسلام تفوق حاصل نموده باشند. و دیگر ترقیات حیرت‌انگیزی که آنها بفاصله کمی در علوم حاصل نمودند، برای هیچ قومی میسر

نگشت آنها از نظر مذهبی در میدان مذاهب تشکیل مذهب بزرگی دادند که هنوز زنده‌ترین مذهب دنیا شمرده می‌شود. از نظر سیاسی حکومت بزرگی تشکیل دادند. از نظر عقلانی و اخلاقی همینقدر کافی است که اروپا را تربیت کرده داخل در تمدن نمودند. " و باز در ص ۷۶۲ میگوید: "ما بوسیله مسلمین اخلاق بربریت را ترک گفته و بسیاری از فضایل اخلاقی را کسب نمودیم".

و بنا بر نوشته بزرگان غرب باعث ظهور لوتر و مذهب پروتستان تأثیرمباری اسلام در غرب است.^۱

از این جهات حقا "سزاوار است که ظهور اسلام مبداء تاریخ جهان شود.

اهمیتی که اسلام برای ایرانیان دارد

شاید در شایستگی ایرانیان و استعداد ذاتی آنان در علم و دانش کسی تردید نداشته باشد، ولی هرگاه حال ایرانیان را قبل از اسلام و پس از آن مقایسه کنیم، خواهیم دید، ایرانیان در طول تاریخ چند هزار ساله خود، نه تنها امتثال سقراط و افلاطون و ارسطو را نداشتند بلکه کسانی را که در درجه سوم و چهارم آنان باشد، سراغ نداریم، بعکس پس از ظهور اسلام در بین این ملت، بیشتر پرچمداران علم و تمدن از میان آنان برخاست. مانند فارابی - ابن سینا - خاندان نوبخت - فرغانی - پنوموسی خوارزمی - رازی - غزالی - خواجه نصیر - ملاصدرا و در علوم نقلی صاحبان صحاح سته از اهل سنت و صاحبان کتب اربعه از شیعه، فقهاء و ائمه مذاهب مانند ابوحنیفه، شیخ طوسی، وادبا و نحویین و اطباء و منجمین که تعداد طبقات آنها بطول می‌انجامد.

۱ - برای توضیح بیشتر به کتابهای میراث اسلام و تاریخ تمدن ویل دورانت و تاریخ تمدن جرجی زیدان مراجعه کنید.

شمسی - قمری یا میلادی :

برای یکنواخت شدن، سه راه میتوان در نظر گرفت : یکی آنکه سال هجری قمری را، برای وقایع و شرح حال رجال و ترجمه کتب تاریخ و غیره تعمیم دهیم ، و در امور اداری و دفتری از نظر اینکه احتیاج به سال شمسی موجود است ، همین تاریخ فعلی ایران (هجری شمسی) را حفظ کنیم ، چون نوعاً ملل متمدن دو نوع سال دارند لازم نیست سال ما محصور بیک نوع باشد ، از مدتها قبل در ایران و ترکیه برای گرفتن مالیات و غیره، دو نوع سال متداول بوده و در تاریخ نیز دو نوع بودن سال مالیاتی با سال معمولی مشاهده و امر سابقه‌داری است . آقای تقی‌زاده در این مورد نوشته‌اند : "برای میزان بانکها و شرکت‌ها و بودجه مملکتی یعنی حساب دخل و خرج سالیانه بهمان نحو موجود از نوروز به نوروز عمل شود . همچنانکه در ممالک فرنگ هم غالباً سال مالی با سال معمولی شروع نمی‌شود ."

طریقه دوم : تبدیل سال قمری به سال هجری شمسی .

طریقه سوم : تبدیل به سال مسیحی که هر دو طریقه مصایب و مشکلات لاینحلی دارد .

لایزوم سال قمری :

در قرآن مجید آمده است : ۱- ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم^۱

۲ - "هو الذی جعل الشمس ضیاءً، والقمر نورا"، و قدرة منازل لتعلموا

۱ - سوره توبه آیه ۳۶ - همانا عدد میاهای نزد خدا در کتاب خدا ۱۲ ماه است از آن روزیکه خدا آسمان و زمین را بیافرید ، و از آن دوازده ماه ۴ ماه، ماههای حرام خواهند بود .

عددا السنين والحساب ، ما خلق الله ذلك الا بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون^۱ .
از اين آيات استفاده مى شود كه سال بايد قمرى باشد . و ماههاى سال
دوازده عدد است . گذشته از اين تمام روزهاى تاريخى ما مطابق با سال قمرى است ،
كه منتقل كردن آن به سالهاى ديگر غير ممكن است .

و اگر از جهت مبدء تاريخ در قرآن ذكرى بميان نيامده ، دليل آن نيست كه
از امور دينى نبوده و جزء مقررات دين نيست ، چه آنكه در قرآن همه احكام ذكر
نشده و يا صراحتى ندارد . و اما اينكه در تواريخ است كه مبدء تاريخ در سال ۱۷
هجري و در زمان عمر وضع شده ، بايد گفت كه بنا بر نقل مؤرخين مانند يعقوبى
و مسعودى^۲ تعيين هجرت براى مبدء تاريخ اسلامى بدستور حضرت اميرالمؤمنين
(ع) بوده ، و بعلاوه مكتوبى از آنحضرت در زمان رسول اكرم (ص) در دست است ،
كه در آخر آن بتاريخ نهم هجرت تاريخ گذاشته است^۳ . و اينكه تا سال ۱۷ شيعه
پيدا نكرده ، شايد براى آن بوده كه چندان احتياجى نبوده و خلفاء هم به همه
امور دينى واقف نبوده اند . چنانچه به آخرين دستور پيغمبر (ص) كه اخراج غير -
مسلمانان از جزيره العرب است ، پس از چند سال واقف گشته و عملى نمودند .
خلاصه دين و لوازم و مظاهر آن جزء زندگاني روزمره ملت ما است و بقول
گوستاولوبون (ص ۵۵۰) كه ميگويد : مذهب كه در ميان ما از تأثير افتاده ، ولى در

۱ - س يونس آية ۵ - اوست خدائيكه آفتاب را درخشان و ماه را تابان قرار
داد ، و سير ماه را در منازل معين كرد ، تا بواسطه شماره سنوات و حساب ايام (براى
معاد و نظم معاش خود) بدانيد اينها را خدا جز بحق و مصلحت نظام خلق
نيافریده ، خدا آيات خود را براى اهل علم و معرفت مفصل بيان خواهد كرد .

۲ - تاريخ يعقوبى جلد ۲ ص ۱۲۳ والتنبیه والاشراف ص ۲۵۲ .

۳ - فتوح البلدان بلاذرى جلد يك ص ۸۱ و مجموعه الوثائق السياسيه پرفسور
حميداللهو مكاتب الرسول جلد ۱ ص ۲۸۸ و نامه ديگرى نيز هست كه در كتاب اخير
ذكر شده است .

آنها (مسلمانان) دارای نهایت درجه^۷ اثر می باشد. و اما تنها ایرادی که بسال هجری قمری شده است، همان است که آقای تقی زاده نوشته اند: «بنظر میرسد که ایراد موجهی نیست. ایشان چنین مینویسد: "یک نواخت کردن تاریخ گذاری البته مستحسن و مطلوب و مفید است. ولی تاریخ مبنی بر سال قمری را نمی توان در عصر ما، که حالا تاریخ هجری شمسی را قبول کرده و معمول داشته ایم، مورد استفاده قرار داد. و نه بر وقایع قبل از اسلام توسعه و شمول داد چه گفتن اردشیر بابکان در سنه ۴۰۷ قبل از هجرت یعنی ۴۰۷ قمری پیش از تاریخ اسلامی جلوس کرد» (بجای ۲۲۶ مسیحی که حالا معمول است) قدری غیر عادی خواهد بود.

پس برای قبول مبدا واحد باید یا تاریخ مسیحی را پذیرفت، که حال معمول همه ملل مسیحی و بعضی ملل غیرمسیحی مانند هندیان و طبقات زیادی از چینی ها و حتی پاکستان متعصب در سنن اسلامی بطور عام،^۸ و در مصر و عراق و بعضی از ممالک غربی دیگر بطور غالب برای تاریخ دوره اسلامی و معاصر هم پذیرفته اند. یا تاریخ هجری شمسی را برای وقایع قبل از اسلام و بعد از اسلام هردو استعمال شود.

اشکالات واضحی در این جملات موجود است: "اولا" صحیح است که ما سال هجری شمسی را پذیرفته ایم، و آنرا برای امور اداری و مالی بکار می بریم. چنانکه خود ایشان نقل کردند سال معمولی با سال مالی در ملل متمدن فرق دارد، بد نیست ما هم از این نظر همرنگ ملل متمدن بشویم.

"ثانیا" اگر معمول بودن تاریخ مسیحی دلیل مردود بودن سال قمری است، به همین دلیل باید گفت شق دوم طرح ایشان که تاریخ شمسی هجری را اجرا کنیم، نیز مردود خواهد بود؛ زیرا باز باید در تاریخ گفت اردشیر بابکان در سال ۳۹۵ قبل از هجرت، یعنی سیصد و نود و پنج (۳۹۵) شمسی قبل از هجرت جلوس کرد. (بجای ۲۲۶ میلادی که حالا معمول است) این نیز غیر عادی بلکه غیر عادی تر خواهد بود، چون هیچ سابقه ای نداشته است. و بعلاوه این عادی و غیر عادی بودن ها

انس ذهنی موقتی است که پس از چند دفعه شنیدن و دیدن در کتب عوض میشود، مثل اینکه تازه بشنویم که شخصی بدرجهٔ سرلشگری و یا دکتری ارتقاء یافته در دفعات اول سرلشگر و دکتر گفتن قدری غیرعادی است، ولی با اینقدر غیر عادی بودن نمی‌توان امور دینی و ملی را تغییر داد. اینکه بعضی ملل عربی و غیر عربی آنرا پذیرفته‌اند معلوم است، که ملل نامبرده تحت فشار و تبلیغات دولت‌های مسیحی بوده و هستند. تعزیه گردانان سیاست و استعمار در اینگونه امور و کوچکتر و بزرگتر از آن دخالت کامل می‌کنند و چون در تمدن و قدرت از آنها جلوتر بوده‌اند کوشش کرده‌اند، این ملل مغلوب را برنگ خود درآورند و آنانرا از خصائص ملی و دینی خود دور کنند.

دو اشکال مهم و عمده دیگر در تحویل سال قمری به شمسی (اعم از شمسی هجری و مسیحی) است که آقای تقی‌زاده ذکر کرده‌اند، ولی آنها را اشکال بخصوصی برای شق دوم (تحویل سال قمری به سال شمسی) میگیرند؛ با اینکه، شق دوم کم-اشکال‌تر است، و به هر حال همین دو اشکال در تحویل سال قمری بسال مسیحی نیز هست.

اشکال اول اینکه اگر واقعه‌ای بسال ذکر شده و بروز و ماه قید نشده باشد باید در مقابل هر سال دو سال هجری شمسی (و یا دو سال مسیحی) را ذکر کرد، و اگر به ماه قید شده نوعاً باید دوماه شمسی (یا مسیحی) را ذکر کرد، و اگر با روز هم قید شده باشد باز تطبیق آن با روز معینی از ماههای شمسی (یا مسیحی) با حسابهای غیردقیق معمولی تطبیق نمیکند.

دوم: تغییر دادن تواریخ مشهوره‌ای که به روز معین از ماه معین ضبط و مشهور شده، و در کتب و تواریخ مانده، باید همه آنها را تغییر داد. و آنوقت ناچار باید گفت واقعه کربلاء در ۲۰ میزان از سال ۵۹ هجری شمسی (و یا ۱۲ اکتبر ۶۸۱ میلادی) است. با درنظر داشتن این جهات و دلایل که ذکر شد، وبا معایب و نواقصی که در تبدیل سال قمری به میلادی است، میتوان گفت که اگر سال قمری را برای ثبت عموم تواریخ محفوظ بداریم و تعمیم دهیم، بردو قسم دیگر ترجیح دارد. در دنیائی که

ملل متمدن چنانکه آقای تقی زاده نوشته اند: حتی انگلیسیها و آمریکائیها در این عصر هم به حساب غیرمنطقی اوزان و مقاییس خود دو دستی چسبیده اند " ما برای تبدیل ارکان ملی و دینی خود مزیت قائل شویم، و آن مزیت، همرنگ شدن با ملل متمدن باشد. (مزیتی است که خود ایشان در مقاله آورده اند) اینگونه مزیت ها باعث اضمحلال و نابودی ماست.

بر نویسندگان است این نکته را در نظر داشته باشند، که برای یک نواخت شدن تاریخ و برای حفظ رکن مهمی از استقلال و ملیت خود، قرون هجری و تاریخ قمری را در مقالات و کتب بکار برند. بر مسلمانان است که این تاریخ را بذهن فرزندان خود مأنوس کنند، و باور داشته باشند "ولن ترضی عنک الیهود و لالانصار حتی تتبع ملتهم". مطلب دیگری که بسیار لازم است، و باید متخصصین فن و اهل خبره اینکار را انجام دهند، و برای درک جهاتی از تاریخ، که هر واقعه در چه فصلی از فصول واقع شده، و برای تصحیح متون تواریخ و روایات خیلی محل احتیاج است. . اینک، تقویمی از زمان هجرت و یا قبل از آن یک هزار و چهارصد ساله مثلاً "استخراج شده، که در آن ایام هفته و ماههای قمری و سالهای آن با ایام و ماهها و سالهای شمسی هجری و میلادی بحساب دقیق تطبیق شود. که فوائد بیشماری خواهد داشت و مرحوم حاج میرزا عبدالغفارخان نجم الممالک این کار را بطور تقریب انجام داده، ولی ایام هفته را در کتاب خود نیاورده است، خوب است ماههای شمسی فروردین و اردیبهشت . . . الخ را اتخاذ کنیم. چون ما با این ماههای شمسی آشنا هستیم و هرگاه بشنویم واقعه عاشورا در ۲۰ مهر ماه بوده کاملاً "جمله ای است مفهوم و روشن کننده گرچه از نظر سال شمسی احتیاجی به آن نیست.

آقای تقی زاده با قسمتی از این تطبیق نیز مخالفند و نوشته اند:

"در تبدیل روز و ماه و سال قمری یک واقعه تاریخی در دوره اسلامی به تاریخ هجری شمسی اشکال عمده دیگری نیز وجود دارد، و آن اینست که روز و ماه را نمی توان به ماههای معمولی فصلی تاریخ شمسی یعنی فروردین و اردیبهشت . . . الخ تبدیل کرد، چه این حساب فعلی سال و ماه معمول در ایران آنهم با ماههای

۳۱ روزه و ۳۰ روزه و ۲۹ روزه قبل از ابتکار آن (قریب سی سال) قبل وجود نداشته و ذکر آنها بحساب قهقرائی جایز نیست، و موهوم است، چنانکه یکی از مؤرخین معاصر این کار را برخلاف طریقه محققین بعمل آورده است."

ایشان که در مقاله خود همه جا با تردیدی عالمانه (مطالب را طرح و ذکر میکنند، چرا در این کلام خود بطور قاطع و بی دلیل این جمله را نوشته اند؟ چه - وقت مؤرخین ملزم بوده اند که در ثبت حوادث گذشته ماهی را ذکر کنند، که در وقت وقوع حادثه ثبت و ضبط بآن ماه معمول و رایج باشد، تا خلاف آن جائز نباشد. با اینکه یکی از دوشق پیش نهاد ایشان آن است که سالها را از اول تا آخر شمسی هجری کنیم و در تواریخ ثبت کنیم، سال شمسی هجری هم امر جدید و تازه ای است مگر ماه با سال از این نظر فرقی دارد. که اولی موهوم باشد و دومی موهوم نباشد.

نویسنده سید جعفر مرتضی عاملی

چه کسی به هجرت رسول خدا (ص)
تاریخ گذاری کرد .

ترجمه محمد احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

مورخین می گویند اولین کسی که مبداء تاریخ را هجرت نبوی قرار داد خلیفه دوم عمر بن خطاب بوده اکثر تاریخ نویسان را عقیده بر این است که انتخاب هجرت برای تاریخ به اشاره علی بن ابی طالب (ع) بوده است^۱ .
عده دیگری می گویند که: فقط علی (ع) نبود که این پیشنهاد را کرد، بلکه عده ای از صحابه با او نیز در این کار سهیم هستند^۲ .

- ۱ - تاریخ عمر بن خطاب بقلم ابن جوزی ص ۷۶ - کامل ابن اثیر چاپ صادر جلد دوم ص ۵۲۶ تاریخ یعقوبی چاپ صادر جلد $\frac{۲}{دو}$ ص ۱۴۵ - التنبيه والاشراف ص ۲۵۲ - تهذیب تاریخ ابن عساکر جلد یک ص ۲۳ - فتح الباری جلد $\frac{۷}{هفت}$ ص ۲۰۹ - تاریخ الخلفاء ص ۱۳۲، ۱۳۸ از تاریخ بخاری نقل کرده - بحار جلد ۵۸ ص ۳۵۱، ۳۵۰ بعد از تصحیح شمارش صفحات - سفینه البحار جلد $\frac{۲}{دو}$ ص ۶۴۱ - مناقب ابن شهر آشوب جلد $\frac{۲}{دو}$ ص ۱۴۴ از تاریخ های طبری و مجاهد نقل کرده - بحار جلد ۴۰ ص ۲۱۸ از او نقل کرده - علی والخلفاء ص ۱۴۱ - احقاق الحق جلد ۸ ص ۲۲۰ از وسائل سیوطی ص ۱۲۹ نقل کرده - محاضرة الاوائل ص ۲۸ - قسمتی از مصادر نیز در آتی خواهد آمد .
- ۲ - البداية والنهاية جلد ۷ ص ۷۴ .

روایت سومی نیز هست که: عده‌ای از صحابه این کار را پیشنهاد کرده‌اند و اسامی پیشنهاد کنندگان ذکر نشده^۳.
 عده چهارمی نیز هستند که: از ذکر مسئله پیشنهاد خودداری کرده، و به ذکر اینکه اول کسی که تاریخ هجری را وضع کرد عمر بود، اکتفا کرده‌اند^۴.

اصل قضیه آنگونه که مؤرخین نقل می‌کنند:

مؤرخین چگونگی ماجرا را بدینگونه نقل می‌کنند:

ابن کثیر می‌گوید: «واقعی در کتابش گفته: در ربیع‌الاول این سال (مرادم سال ۱۶ هجری است) عمر بن خطاب برای اولین بار مبداء تاریخ را تعیین کرد. وی ادامه می‌دهد که علت این کار این بود که یک سندی را پیش عمر بردند که تاریخ پرداخت دین آن، ماه شعبان بود. عمر پرسید کدام شعبان آیا این شعبان، شعبان آینده، یا گذشته.

سپس مردم را جمع کرد. (صحابه پیامبر "ص") و بدانها گفت بری مردم چیزی وضع کنید که بوسیله آن وقت رسیدن دیون خود را بشناسند. بعد اضافه می‌کند

۳ - صحیح الاعشی جلد ۶ ص ۲۴۱ - مآثر الانافه جلد ۳ ص ۳۳۶ - فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۹ کامل ابن اثیر جلد یک ص ۱۰ چاپ صادر.
 ۴ - استیعاب هامش (حاشیه کتاب؟ الاصابه جلد ۲ ص ۴۶۰ - المحاسن و المساوی جلد ۲ ص ۶۸ - تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۳۸ و جلد ۱ ص ۲۴۱ - تهذیب التهذیب جلد ۷ ص ۴۴۰ مآثر الانافه جلد یک ص ۹۲ - تحف الناطرین بقلم شرقاوی هامش فتوح الشام جلد ۲ ص ۶۲ - صفة الصفوة جلد یک ص ۲۷۶ - طبقات ابن سعد جلد ۳ قسمت اول ص ۲۰۲ تاریخ ابن الوردی جلد یک ص ۱۴۵ - الاوائل بقلم عسگری جلد یک ص ۲۲۳ - طبری جلد ۳ ص ۲۷۷ - محاضرات الراغب جلد ۱ ص ۱۰۵ - الانس الجلیل جلد یک ص ۱۸۸.

که بعضی گفتند؛ (هرمزان ایرانی) ^۵ به سبک فارسها تاریخ گذاری کنید ، همانگونه که فارسبان آغاز سلطنت پادشاه خود را مبدأ تاریخ قرار می دادند . هروقت پادشاهی از آنها می مرده مبدأ تاریخ را آغاز سلطنت نفر بعدی قرار می دادند . ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد .

بعضی از آنها گفتند که : (یهودیان مسلمان شده) ^۶ تاریخ روم را از زمان اسکندر مبدأ تاریخ قرار دهید . این پیشنهاد نیز بعلت طولانی بودن مورد قبول واقع نشد .

دسته سومی نیز گفتند که سال بعثت پیامبر (ص) را مبدأ تاریخ قرار دهید . دسته چهارمی نیز پیشنهاد کردند که سال تولد پیامبر (ص) مبدأ تاریخ قرار گیرد .

امیرالمؤمنین علی (ع) آخرین کسی بود که پیشنهاد کرد . او گفت سال هجرت از مکه به مدینه را مبدأ تاریخ قرار دهید ، برای اینکه این واقعه برای همه مردم معلوم است . حقیقتاً آن از تولد و بعثت پیامبر (ص) واضحتر بود " . عمر و صحابه این پیشنهاد را پذیرفتند و عمر امر کرد که سال هجرت مبدأ تاریخ قرار

۵ - صحیح الاعشی جلد ۶ ص ۲۴۱ از تاریخ ابی الفداء نقل کرده که عمر کسی را بدنبال او (یعنی هرمزان) فرستاد و وقتی که او آمد با او در این مورد مشورت کرد . بحار الانوار جلد ۵۸ ص ۳۴۹ ۳۵۰ بعد از تصحیح شماره صفحات - سفینه البحار جلد ۲ ص ۶۴۱ - تاریخ ابن الوردی جلد یک ص ۱۴۵ - الانس الجلیل فی اخبار القدس والجلیل جلد یک ص ۱۸۷ .

۶ - الاعلان بالتوبیخ ص ۸۱ - بحار جلد ۵۸ ص ۳۵۰ - ودرنزه الجلیس جلد یک ص ۲۲ از تاریخ ابن عساکر نقل شده : همانا نصاری به تاریخ اسکندر تاریخ گذاری می کردند . . . من می گویم پس تاریخ میلادی کجا بود ؟ و کی ظاهر شد ؟ جواب : آن در حدود قرن چهارم هجری بنا بر آنچه می گویند ظاهر شد .

گیرد. ۷.

حاکم نیشابوری این سخن را صحیح می داند، و آنرا در کتاب خود می نویسد، همچنین ذهبی از سعید بن مسیب نقل می کند که عمر مردم را جمع کرد و از آنها سؤال کرد که از چه روزی تاریخ نوشته شود؟ علی بن ابیطالب (ع) گفت از روزی که رسول خدا هجرت کرد و سرزمین شرک را ترک گفت. عمر نیز این کار را کرد. این حدیث صحیح الاسناد است^۸. بخاری و مسلم آنرا نقل نکرده اند. یعقوبی در حوادث سال ۱۶ می گوید: در آن سال نامه ها را تاریخ گذاری

۷- البداية والنهاية جلد $\frac{7}{هفت}$ ص ۷۴۶۷۳- و همچنین به همان کتاب ص ۳۰۶ جلد ۳ مراجعه شود- تاریخ عمر بن خطاب بقلم ابن جوزی ص ۷۶۶۷۵- تهذیب تاریخ ابن عساکر جلد یک ص ۲۲ ۲۳- شرح النهج بقلم معتزلی جلد ۱۲ ص ۷۴- علی والخلفاء ص ۲۴۰ از معتزلی بطور خلاصه نقل کرده همچنین به کتابهای الاعلان بالتوبيخ ص ۸۰ ۸۱ و منتخب کنز العمال هامش مسند احمد جلد ۴ ص ۶۷ و کامل ابن اثیر جلد یک چاپ صادر مراجعه شود. بحار الانوار جلد ۵۸ ص ۳۴۹ بعد از تصحیح شمارش صفحات- نزهة الجلیس جلد یک ص ۲۱ و طبری چاپ دارالمعارف مصر جلد ۲ ص ۳۸۸ و الوزراء والکتاب ص ۲۰. والاعلان بالتوبيخ ص ۷۹ و منتخب الكنز هامش مسند احمد جلد ۴ ص ۶۷ و فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۹ و صبح الاعشی جلد ۶ ص ۲۴۱ از ابن حاجب النعمان در ذخیرة الکتاب نقل کرده اند که: ابوموسی به عمر نوشت: از سوی تو نامه هایی برای ما رسیده که زمان دستور العمل آنها را نمی دانیم که عمل کنیم. سندی را خواندیم که موعدهش ماه شعبان بود ما نمیدانیم کدام شعبان آیا شعبان آینده یا گذشته، عمر صحابه را جمع کرد. تا آخر ماجرا که در متن آمده است. همچنین به الاوائل بقلم ابی هلال عسکری جلد یک ص ۲۲۳ و الکامل ابن اثیر جلد یک ص ۱۰ مراجعه شود. ۸- مستدرک الحاکم جلد ۳ ص ۱۴- تلخیص المستدرک ذهبی حاشیه همان کتاب ص ۱۴ جلد ۳ الاعلان بالتوبيخ ص ۸۰- فتح الباری جلد $\frac{7}{هفت}$ ص ۲۰۹-

کردند و تصمیم گرفتند که سال بعثت مبداء تاریخ باشد. عده‌ای دیگر گفتند که سال تولد رسول اکرم (ص) مبداء تاریخ باشد ولی علی (ع) پیشنهاد کرد که تاریخ از هجرت رسول خدا (ص) نوشته شود.^۹

سائر نظریات دال بر این موضوع است که عمر اولین کسی است تاریخ هجری اسلامی را وضع کرده است.

نظریه بهتر:

ما بنوبه خود در اصالت این نظریه شک می‌کنیم و عقیده داریم که تاریخ در زمان رسول خدا (ص) وضع شده و خود پیامبر (ص) زیاده از یکبار و به مناسبت‌های مختلف بر مبنای سال هجرت تاریخ‌گذاری کرده است. و آنچه که در زمان عمر اتفاق افتاد فقط تغییر دادن مبداء سال از ربیع‌الاول به محرم است. سال دوم را مبداء سال هجرت قرار دادند و ماقبل را حذف کردند. این چیزی است که بیهقی نقل کرده و سفیان نسوی بدان عقیده دارد.^{۱۰}

۹ - تاریخ یعقوبی چاپ صادر جلد ۲ ص ۱۴۵.

۱۰ - البدایة و النهایة جلد ۴ ص ۹۴.

طبری چاپ المعارف جلد ۲ ص ۳۹۱ و جلد ۳ ص ۱۴۴ - تاریخ عمر بن خطاب ص ۷۶ - تهذیب تاریخ ابن عساکر جلد یک ص ۲۳ - منتخب کنز العمال هاشم المسند جلد ۴ ص ۶۷ - علی والخلفاء ص ۲۳۹ و ۲۴۰ از کنز العمال جلد ۵ ص ۲۴۴ رقم ۴۹۳۹ نقل کرده - احقاق الحق جلد ۸ ص ۲۱۹ از ابن عساکر و از المقریزی در کتاب الخطوط و الآثار جلد یک ص ۳۹ نقل کرده است - تاریخ سیوطی ص ۴ چاپ لیدن و ص ۱۰ چاپ سال ۱۹۷۱/۱۳۹۱ - از بخاری در تاریخ الصغیر و همچنین از واقدی نقل کرده است - تاریخ الکبیر بخاری جلد یک ص ۹ - الکامل ابن اثیر جلد یک ص ۱۰ چاپ صادر.

چه کسی محرم را پیشنهاد کرد:

در شخص پیشنهاد کننده تغییر اول سال از ماه ربیع الاول به محرم/اختلاف است، بعضی می گویند عثمان بن عفان^{۱۱}، و بعضی دیگر می گویند خود عمر بوده است^{۱۲}

عده ای دیگر می گویند که عبدالرحمن عوف شهر رجب پیشنهاد کرده و علی (ع) در مقابل آن محرم را پیشنهاد کرد و از او این پیشنهاد پذیرفته شد^{۱۳}.
دیار بکری می گوید که عمر خود این کار را کرد و بعد علی (ع) و عثمان آنرا پیشنهاد کردند^{۱۴}

سخاوی و دیگران می گویند: " از مجموع این روایات و اقوال استفاده می کنیم که پیشنهاد کنندگان عمر و عثمان و علی (ع) بودند^{۱۵}. از سخن عسکری در اوائل می فهمیم: (جلد یک ص ۲۲۳) که عمر برای اینکه ماههای حرام در یکسال پشت سرهم قرار گیرند، ماه محرم را اول سال قرار داد. ولی ما بعید می دانیم که علی (ع) در این کار نقشی داشته باشد بهکسما عقیده داریم که او این کار را

۱۱ - نزہۃ الجلیس جلد یک ص ۲۱ - فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۹ - اعلان بالتوبیخ ص ۸۰ - منتخب کنز العمال هاشم مسند احمد جلد ۴ ص ۶۷ - الشماریخ ص ۱۰ چاپ سال $\frac{1971}{1391}$
۱۲ - اعلان بالتوبیخ ص ۷۹ - و به الوزراء و الكتاب ص ۲۰ و فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۹ مراجعه کن.

۱۳ - اعلان بالتوبیخ ص ۸۱ چاپ قاهره و در ص ۸۲ همین کتاب گفته دیلمی در الفردوس و پسرش در کتابش این روایت را از علی (ع) نقل کرده اند - احقاق الحق جلد ۸ ص ۲۲۰ از الاعلان بالتوبیخ نقل کرده است.

۱۴ - تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۳۸ - وفاء الوفاء جلد یک ص ۲۴۸.

۱۵ - الاعلان بالتوبیخ لمن یذم التاريخ ص ۸۰ - ارشاد الساری جلد ۶ ص

۲۳۴ - فتح الباری جلد ۷ ص ۲۱۰۶۲۰۹.

نکرد، و در طول حیات خود بر ماه ربیع الاول مُصرِّب بود. این، عقیده عده‌ای دیگر از صحابه و مسلمین نیز بود. در سطور بعد در مورد این موضوع سخن خواهیم گفت:

۱ - علی (ع) همانطور که گذشت پیشنهاد کرد، که مبداء تاریخ را روز هجرت رسول اکرم (ص)؛ یا روز ترک سرزمین شرک توسط پیامبر (ص) قرار دهند. همانگونه که روایت ابن مسیب بر این موضوع صراحت دارد.

۲ - در عهدنامه اهل نجران که امیرالمؤمنین آنرا نوشته آمده است: "کتب عبدالله بن ابی ۱۶ رافع لعشر خلون من جمادی الاخره سنة سبع و ثلاثین منذ ولج رسول الله (ص) المدينة".

ترجمه: عبدالله بن ابی رافع نوشت در دهم جمادی الاخره سال ۳۷ از روزی که رسول خدا (ص) به مدینه وارد شد ۱۷.

۳ - مالک بن انس آنطور که سهیلی و غیره حکایت کرده‌اند، می‌گوید: «اول سال اسلامی ربیع الاول است. برای آنکه ماهی است که رسول خدا در آن ماه مهاجرت کرد» ۱۸

۴ - سخاوی از اصمعی و زهری نقل کرده که: آنها از ربیع الاول که ماه هجرت است تاریخ‌گذاری کردند ۱۹.

۵ - صحابه (مؤرخین نیز از آنها تبعیت کرده‌اند) ماهها را از وقت هجرت که ماه ربیع الاول باشد تا اواسط سال پنج هجرت شمارش می‌کردند. . . . بشرحی که

۱۶ - ظاهرًا او عبیدالله باشد.

۱۷ - الخراج بقلم ابی یوسف ص ۸۱ - جمهرة رسائل العرب جلد یک ص

۸۲ شماره ۵۳ از او نقل کرده است.

۱۸ - البدایة والنهاية جلد ۳ ص ۲۰۷ و همچنین در جلد ۴ ص ۹۴ همان

کتاب.

۱۹ - الاعلان بالتوبیخ لمن یذم التاریخ ص ۷۸.

خواهد آمد.....

از آنچه که گذشت معلوم می شود که: علی (ع) پیشنهاد تغییر ماه اول سال از ربیع الاول به محرم را نداده است بلکه از کسانی است که اصرار به قرار دادن ماه ربیع الاول بعنوان اول سال که رسول خدا (ص) در آن ماه از مکه خارج شده یا در اول آن ماه وارد مدینه شد داشت. خیلی ها مانند امیرالمؤمنین راضی به این تغییر نبودند، ولی رأی آنها پذیرفته نشد.

یادآوری این نکته لازم است که: پیشنهاد علی (ع) در قرار دادن روز ورود پیامبر (ص) به مدینه بعنوان مبدأ تاریخ هجری، مورد این سخن است که پیامبر (ص) روز اول ربیع الاول وارد مدینه شد. در این مورد، مطالب دیگری خواهد آمد گرچه نظر و هدف اصلی ما را در این بحث شامل نمی شود. اما آنچه را که ما به آن اهمیت می دهیم اینست که: چه کسی سال هجرت را مبداء تاریخ قرار داد؟ که معتقدیم خود پیامبر (ص) این کار را انجام داد. و اما دلائل:

موافقین این رأی:

همانطور که دیدیم عده زیادی عقیده دارند که عمر این کار را کرد. بعضی در این نظریه دچار شک و تردید هستند، و بعضی موافق و میل به نظریه معروف. علت این تمایل، عدم اطلاع آنها به مدارک است که در نتیجه، حقیقت بر آنها آشکار شده در مقابل نظریه معروف ایستادگی کنند.

علی کل حال، آنهایی که با نظریه ما موافق هستند عبارتند از: سید عباس کلی در نزهة الجلیس بشرحی که خواهد آمد و سیوطی آنها از ابن صلاح و اوزابی حجمش زیادی بشرحی که خواهد آمد، نقل می کند. اما صاحب مواهب می گوید: رسول خدا (ص) امر کرد به کتابت تاریخ از هنگام هجرت.

زرقانی می گوید: حاکم آنها در الاکلیل از زهری بطور مفصل روایت کرده

است زرقانی می گوید مشهور خلاف این خبر است. همانگونه که حافظ گفته است^{۲۰} و این سخن را از اصمعی و غیره نقل کرده است. ابن عساکر می گوید این صحیح تر است. سیوطی به شرحی که خواهد آمد آنرا تأیید کرده است!^{۲۱}

مغلطای در سیره اش ص ۳۵ و ۳۶ می گوید: "پیامبر (ص) امر به کتابت تاریخ از هنگام هجرت نمود، ابن جزار می گوید سال هجرت به سال اذن معروف بود. گفته شده که عمر اول کسی است تاریخ گذاری کرد و اول سال هجرت را محرم قرار داد. هر سالی از ده سال اول هجرت به نام خاصی نامگذاری شد، سال اول هجرت به نام سال اذن نامگذاری شد (به کتاب التنبيه والاشراف مسعودی مراجعه شود).

سخن سهیلی:

سهیلی عقیده دارد که تاریخ هجری بوسیله قرآن نازل شده و خلاصه سخنش اینست که: صحابه به قرار دادن سال هجرت به عنوان مبداء تاریخ توافق کردند اگر این قرارداد مستند به قرآن بوده باشد چه استفاده ای بهتر از این، و گمان ما نیز چنین است که آنها با استفاده از قرآن این کار را کردند. و باز اگر از روی اجتهاد و رأی بوده چه اجتهادی بهتر از این که قرآن از قبل آنرا تأیید کرده است

از سخن خداوند تبارک و تعالی که می فرماید: لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه^{۲۲} ترجمه: که همان مسجد (قبا) که بنیانش از اولین روزبر

۲۰ - التراتیب الاداریة جلد یک ص ۱۸۱ - مواهب اللدنیه جلد یک ص

۰۶۷

۲۱ - الشماریخ فی علم التاریخ سیوطی ص ۱۰ چاپ سال ۱۹۷۱ / ۱۳۹۱ .

۲۲ - سوره توبه آیه ۱۰۸

پایه تقوی محکم بنا گردیده بر اینکه در آن اقامه نماز کنی . معلوم است که مراد از آن روزهای اول هر هفته یا ماه یا سال نیست . کما اینکه کلمه‌ای که کلمه یوم به آن اضافه شده باشد پیدا نیست . پس کلمه مضاف‌الیه مقدر است ، و سخن گوینده‌ای که می‌گوید در اولین روز کار را انجام داد، عاقلانه نیست. مگر اینکه اضافه به سال یا ماه یا تاریخ معلومی بشود .

هیچ قرینه‌ای نه حالیه نه گفتاری که دلالت بر این لفظ مقدرکننده بر اولین روز ورود پیامبر (ص) به مدینه که همان اول تاریخ است .

آنچه را که نحوی‌ها گفته‌اند که "تقدیر ، من تأسیس اول یوم باشد. زیرا لفظ من به زمان که اول باشد وارد نمی‌شود" صحیح نیست زیرا بنا بر گفته آنها ناچار باید گفت من وقت تأسیس و وقت نیز مقدر شود . بنابراین تقدیر کلمه تأسیس فایده‌ای ندارد . علاوه بر این کلمه من بر زمان وارد می‌شود و خداوند در قرآن می‌فرماید: من قبل و من بعد . سخن سهیلی در اینجا خاتمه می‌یابد ۲۳ .

"کتانی" سخنی دارد که خلاصه‌اش اینست که: حافظ در فتح الباری در دنباله سخن سهیلی اضافه کرده: سهیلی چنین می‌گوید و آنچه به ذهن می‌آید اینست که معنی من اول یوم (از روز اول) اینست که روزی که پیامبر (ص) و اصحابش داخل مدینه شدند ۲۴ .

ولی ابن منیر عقیده دارد که سهیلی در استفاده از آیه خود را به تکلف انداخته است و از معنی کردن آیه به سبکی که علماء گذشته می‌کردند و می‌گفتند: "من تأسیس اول یوم" (از اولین روزی که تأسیس در آن روز اتفاق افتاد) عدول کرده است، در حالی که اینگونه معنی کردن مطابق قواعد و اسلوب ادب عربی

۲۳ - الروض الانف جلد ۲ ص ۲۴۶ چاپ سال ۱۹۷۲ - ارشاد الساری جلد ۶ ص ۱۳۹۲

۲۳۴ از کتاب نقل کرده است - فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۸ و ۲۰۹ نیز از او نقل کرده است - وفاء الوفاء جلد یک ص ۲۴۸ .

۲۴ - به فتح الباری جلد ۷ ص ۲۰۹ مراجعه شود .

است .

کتانی می گوید : سخنی را که سهیلی گفته عمیق نیست ، ومدرك متقن ومحكمی ندارد. ولی با صبر و حوصله فکر کن. نگاه خواهی فهمید که سخنش درست است . روی همین جهت است ، که شهاب الدین خفاجی در کتاب عنایة القاضي و کفایة - القاضي سخن نامبرده را تا آخر بیان نموده ، وبه همین اندازه بسنده کرده است ۲۵ . یاقوت حموی می گوید : از سخن خداوند تبارک و تعالی که می فرماید من اول یوم (از روز اول) مسجد قبا را می توان استفاده کرده زیرا که تأسیس آن مسجد در نخستین روز ورود پیامبر به مدینه بوده است . آن روز ، اول تاریخ هجری است چون خدا می دانست که آنروز بزودی میداء تاریخ اسلامی قرار خواهد گرفت ، لذا آنرا روز اول نامید . بعضی از علماء گفته اند که در اینجا مضاف حذف شده است که کلمه تأسیس باشد ، و همان سبک آیه نیکوتر از دومی است ۲۶ .

آنچه که از سهیلی نقل شد عیناً از ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه نقل شده است ۲۷ . اگر سخن این اشخاص درست باشد ، مناسبتر اینست که پیامبر (ص) خود قبل از هرکس به مقتضای آیه عمل کرده باشد و آن همانست که فعلاً حاصل شده است کما اینکه می بینیم .

آنچه را که سهیلی و امثال او گفته اند اگر در ابتداء دور از ذهن بنظر آید ، در جواب خواهیم گفت : این حداقل از احتمالات در معنی آیه شریفه است ، اگر متیقن نباشد . ما آنرا برای استیناس و تأیید مطلب ذکر کردیم نه استدلال و اقامه دلیل .

۲۵ - التراتیب الاداریة المسمی به : نظام الحکومة النبویة جلد یک ص

۱۸۱ ۱۸۲ .

۲۶ - معجم البلدان جلد ۵ ص ۱۲۴ .

۲۷ - تنویر المقیاس هامش الدر المنثور جلد ۲ ص ۲۲۴ .

اما ادله ما^۷

در نظر ما پیامبر (ص) اولین کسی است که هجرت را مبنای تاریخ قرار داد و به آن تاریخ گذاری کرد. ادله ما بقرار زیر است:

۱ آنچه را که از زهری نقل شده مبنی بر اینکه: هنگامیکه رسول خدا (ص) به مدینه قدم گذارد امر به کتابت تاریخ کرد. و این تاریخ گذاری در ماه ربیع الاول نوشته شد. ۲۸

در روایت دیگری از زهری نقل شده تاریخ از روزی که رسول خدا (ص) به مدینه مهاجرت کرد، نوشته شد. ۲۹

"قلقشندی" می گوید: بنابراین ابتداء تاریخ اسلامی سال هجرت است. ۳۰ در گذشته سخنان بعضی از مورخین را آوردیم و در آینده ادله ای در این مورد خواهیم آورد.

۲۸- فتح الباری جلد ۷/ ص ۲۰۸ - ارشاد الساری جلد ۶ ص ۲۳۳ -
التنبیه والاشراف ص ۲۵۲ - تاریخ طبری چاپ دارالمعارف جلد ۲ ص ۳۸۸ -
نزهة الجلیس جلد یک ص ۲۱ - مناقب آل ابی طالب جلد ۲ ص ۱۴۲ - البحار جلد
۴۰ ص ۲۱۸ از مناقب آل ابی طالب نقل کرده و علی والخلفاء ص ۲۴۱ از البحار
نقل کرده - صبح الاعشی جلد ۶ ص ۲۴۰ والتراتیب الاداریه جلد یک ص ۱۸۰ از
کتاب صناعة الكتاب بقلم نحاس نقل کرده اند - تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۳۸
الشماریخ فی علم التاریخ ص ۱۰ چاپ سال $\frac{1921}{1391}$ نقل کرده از ابن عساکر و او از
یعقوب بن سفیان - الوفاء الوفاء بقلم سمهودی جلد یک ص ۲۴۸ - مواهب و زرقانی
و غیره از حاکم در کتابش الاکلیل بطور مفصل کرده اند - کامل ابن اثیر جلد یک
ص ۱۰ چاپ صادر - مواهب اللدنیه جلد یک ص ۶۷ حدیث فوق را از پیش خود
نقل کرده بدون آنکه آنرا به زهری نسبت دهد.

۲۹ - الشماریخ فی علم التاریخ ص ۱۰.

۳۰ - صبح الاعشی جلد شش ص ۲۴۰.

عسقلانی و غیر او این حدیث را در فتح الباری و غیر آن غامض و پیچیده و خلاف نظریه مشهور^{۳۱} دانسته‌اند. جهشیاری می‌گوید این حدیث شاذ است.^{۳۲} سخن دیار بکری نیز همین‌گونه است.^{۳۳}

مسعودی مؤرخ معروف^۴ اشکال به این خبر وارد کرده است:

۱- این خبر واحد است و از نظر دور افتاده است^{۳۴}

۲- این حدیث مرسل بوده و کسی آنرا نقل کرده است، که مراسیل را قبول ندارد.^{۳۵}

۳- ناقل این حدیث قبل از نقل حدیث گفته عمر موجد تاریخ اسلامی است

که با پیشنهاد علی (ع) انجام گرفته است، که محل اتفاق همه است.

۴- در این حدیث زمانی را که پیامبر (ص) در آن تاریخ امر به کتابت

تاریخ نموده معلوم نشده و کیفیت ماجرای کتابت تاریخ اسلامی ذکر نگردیده است.^{۳۶}

ایرادات مسعودی بر حدیث زهری وارد نیست. برای اینکه مرسل بودن و خبر

واحد بودن حدیث دال بر کنار گذاشتن آن نیست. بلکه به آن باید تمسک کرد

حتی از کسی که مراسیل را قبول ندارد. زیرا روایات دیگری در این موضوع وجود

دارد که در آتیه خواهد آمد^{۳۷}.

۳۱- فتح الباری جلد ۷ ص ۲۵۸ - ارشاد الساری جلد ۶ ص ۲۳۳ از فتح الباری

نقل کرده - وفاء الوفاء جلد یک ص ۲۴۸.

۳۲- الوزراء والکتاب ص ۲۵ - حدیث شاذ - حدیث نادر.

۳۳- الاعلان بالتوبیخ ص ۷۸ - تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۳۸.

۳۴- حدیثی که متواتر نیست و یک راوی بیشتر ندارد (مترجم).

۳۵- حدیثی که سند نداشته و یک یا چند نفر از راویان را نداشته باشد در

مقابل حدیث مرفوع که دارای سند بوده و راویان آن کامل باشد (مترجم).

۳۶- التنبیه والاشراف ص ۲۵۲.

۳۷- زهری روایت دیگری دارد که بر وجود تاریخ از زمان پیامبر (ص)

دلالت می‌کند در تهذیب تاریخ ابن عساکر جلد یک ص ۲۱ نوشته شده که: زهری

۲) آنچه را که حاکم نیشابوری از عبدالله بن عباس نقل کرده و آنرا صحیح دانسته که می گوید: تاریخ در سالی که پیامبر (ص) قدم به مدینه گذارد، نوشته شد. سالی که عبدالله بن زبیر متولد شد^{۳۸}

۳ سخاوی می گوید: در کسی که تاریخ گذاری را شروع کرده اختلاف است. ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس بن مالک روایت کرده که گفت تاریخ از روزی

۳۸ - مستدرک الحاکم جلد ۳ ص ۱۴۱۳ - تلخیص المستدرک ذهبی هامش مستدرک همان صفحه مجمع الزوائد جلد یک ص ۱۹۶ از طبرانی در الکبیر نقل کرده است. - الاعلان بالتوبیخ ص ۸۰ - طبری جلد ۲ ص ۳۸۹ به دو سند و جلد ۳ همان کتاب ص ۱۴۴ تاریخ الکبیر بخاری جلد ۱ ص ۹ شمارخ ص ۱۰ از بخاری نقل کرده است (در کتاب التاریخ الصغیر).

می گوید. قریش بین حادثه فیل و جنگ فجار را ۴۰ سال و بین جنگ فجار و وفات هشام بن مغیره را ۶ سال و بین وفات او و تجدید بنیان کعبه ۹ سال و بین تجدید بنیان کعبه و هجرت رسول خدا (ص) به مدینه را ۱۵ سال می دانستند. (۵ سال اول قبل از وحی بود.) بعد از شروع هجرت رسول خدا (ص) گذشته را رها کردند و هجرت را مبداء قرار دادند و شروع به شمارش کردند.

در این روایت یک اشکال هست و آن اینکه بین ماجرای فیل و فجار ۲۰ سال بوده نه چهل سال همانگونه که طبری در جلد ۲ و البدایة و النهایه جلد ۲ ص ۲۶۱ و تاریخ الخمیس جلد یک ص ۱۹۶ و ابن اثیر و مسعودی نیز بدان تصریح کرده اند. زهری قائل است که: پیامبر (ص) ۳۰ سال بعد از عام الفیل متولد شده است کما اینکه بدایة و النهایة جلد ۲ ص ۲۶۲ از او این سخن را نقل می کند. دلالت بر این دارد که وی در گفتار خود راجع به فاصله زمانی بین فجار و فیل ۴۰ سال است تنهاست که مخالف قول مشهور است لکن همه اینها بر دلالت کردن سخن او بر آنچه که منظور ماست ضرری نمی رساند.

است که پیامبر (ص) قدم به مدینه گذارد ، اصمعی نیز گفته است از ماه ربیع الاول ماه هجرت تاریخ گذاری کردند.^{۳۹} بعد از این سخن روایت زهری را نقل می کند .
بعد بر همه آنها ایراد وارد کرده و گفته که مخالف خبر صحیح و مشهور است . کسیکه امر به کتابت تاریخ کرد عمر بود و اول سال ماه محرم است نه ربیع الاول .

ایراد نامبرده مانند ایراد مسعودی ناصحیح است . همانگونه که خواهیم دید زیرا به مجرد اینکه روایتی برخلاف قول مشهور باشد موجب بطلانش نمی شود . بلکه باید آنرا قبول کرد ، در صورتی که دلیل قاطعی وجود داشته باشد و از خبر مشهور عدول نمود .

در آتی ما دلائل دیگری خواهیم آورد که جای هیچ گونه شک و شبهه ای نخواهد ماند .

۴) اکثر مؤرخین عقیده دارند که رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول به مدینه هجرت کرد . زهری و امثال او می گویند که در روز اول ماه ربیع الاول به مدینه رسید ، ولی ابن اسحاق و کلبی بر این قول متفقند که در اول ربیع الاول از مکه خارج شد . عده ای دیگر قائلند که در اول همین ماه از غار بسوی مدینه حرکت کرده است.^{۴۰}

اگر ما برای تأیید این سخن که پیامبر در اول ماه ربیع الاول وارد شد ، از نوشتار علی (ع) استفاده کنیم که نوشته است : "از موقعی که رسول خدا (ص) وارد مدینه شد . " گفته دیگری هست که فرمود تاریخ را از موقعی شروع کنید که پیامبر (ص) سرزمین شرک را ترک کرد . راه نجات از این بن بست اینست که بگوئیم آنها

۳۹ - الاعلان بالتوبیخ لمن یذم التاريخ ص ۷۸ .

۴۰ - مراجعه کنید به تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۲۴ و ۳۲۵ والاستیعاب هامش الآصابه جلد یک ص ۲۹ و الروض الانف جلد ۲ ص ۲۴۵ و بد نیست به دلائل النبوه جلد ۲ ص ۲۲۶ المواهب جلد یک ص ۶۷ مراجعه شود .

در صدد بودند که سالی را بعنوان مبداء تاریخ انتخاب کنند، که هیچ گونه تضادی با اقوال فوق ندارد. مسئله مهم این است که در اول ربیع الاول بود اگرما آنچه که از اضمعی و مالک زهری نقل کردیم روی هم بگذاریم و مطلبی را که از امیرالمؤمنین در مورد ماه ربیع الاول در کتب است مورد استفاده قرار دهیم مطمئن خواهیم شد که تاریخ قبل از زمان عمر وضع شده و او تنها کاری که کرده است اینست که اول سال را محرم قرار داد.

مؤید بر این موضوع می توان این قضیه را یادآور شد: صحابه از ماه ربیع الاول که مهاجرت رسول خدا (ص) در آن ماه اتفاق افتاد زمان را بوسیله ماهها شمارش می کردند، و این روش تا اواسط سال پنجم هجرت ادامه داشت.

ابوسعید خدری می گوید: روزه واجب ماه رمضان بعد از اینکه قبله از بیت المقدس به کعبه در ماه شعبان برگشت، یعنی یک ماه بعد از جانب خداوند آمد. درست در سر ۱۸ ماه از هجرت گذشته ۴۱

عبداللہ بن انیس از سریش ۴۲ بفرماندهی سفیان بن خالد سخن می گفت در باره زمان خروج از مدینه گفت «در پنجم ماه محرم در سر ۵۴ ماه از هجرت از مدینه خارج شدم. ۴۳»

محمد بن سلمه در مورد غزوہ قرطاء می گوید «در شب دهم ماه محرم خارج شدم و ۱۹ شب ماندم و یک شب از محرم مانده برگشتم درست در سر ۵۵ ماه از هجرت ۴۴»

از اواسط سال پنجم شمارش بوسیله ماهها شروع می شود، که در گفته های

۴۱ - تاریخ الخمیس جلد یک ص ۳۶۸.

۴۲ - سیره در مقابل غزوه و به جنگهایی که پیامبر (ص) در آنها شرکت نداشته (مترجم).

۴۳ و ۴۴ - مغازی الواقدی جلد ۲ ص ۵۳۱ و ۳۵۴ بترتیب.

سلمة بن الاكوع و خالد بن ولید و سائرین این امر به وضوح دیده می شود. ۴۵
این روش صحابه بود که مو^۳ رخین نیز آنرا دنبال کرده اند ۴۶.

این سبک و روش دال بر این است که تاریخ در سال اول هجرت وضع شده است والا^{۴۷} معنی ندارد که از شخصی که واقعه ای در سال پنجم برایش اتفاق افتاده بپرسند، از ذکر سال خودداری نموده و شروع به حساب کردن و عملیات ریاضی که احتیاج به تفکر و تامل است بکنند، و بعد از مدتی جواب بدهد آنهم طبق ماهها، مگر اینکه این عملیات و مدت زمان ها برایش ملکه شده باشد از این کار صحابه معلوم می شود که آنها ماه ربیع الاول را بعنوان مبداء هجرت می دانستند ولی بعد از اختیار آنها خارج شد.

۵). نصی را که رسول خدا (ص) برای عهدنامه سلمان فارسی نوشته است، در آن زمان کتابت که سال ۹ هجرت باشد، قید شده است.

ابونعیم از حسن بن ابراهیم بن اسحاق برجی مستملی نقل می کند، و او نیز از محمد بن احمد بن عبدالرحمن روایت می کرد که از ابوعلی حسین بن محمد بن عمرو و ثابی شنیده است، که نامبرده می گفته: این سند را در شیراز در دست نوه غسان بن زادن بن شازویه بن ماه بنداز برادر سلمان.

و این عهدنامه به خط علی بن ابی طالب (ع) مختوم به مهر خاتم النبیین که از روی نسخه اصلی نوشته بود.

۴۵ - مغازی الواقدی جلد ۲ ص ۵۳۷ - صفوة الصفوة جلد یک ص ۶۵۲.

۴۶ - مراجعه شود به طبقات ابن سعد جلد ۲ قسم ۱ در غزوات رسول خدا

(ص) مخصوصا" ص ۵۶ همان کتاب در شرح قضیه غزوه بواط - مغازی الواقدی ص ۹

۱۱-۳۶۳ - الوفاء باخبار المصطفی جلد ۲ ص ۶۷۳ ۶۷۴ و ص ۶۷۵ - البدایه و

النهاية جلد ۴ ص ۶۱ - تاریخ الخمیس و غیر آن.

تا اواسط سال ۵ بلکه تا آخر سال صحابه با شمارش ماهها تاریخ گذاری می کردند. از آن به بعد با شمارش سال تاریخ گذاری کردند. مو^۳ رخین نیز چنین کردند.

بسم الله الرحمن الرحيم : هذا كتاب من محمد رسول الله سأل سلمان وصية بأخيه ماه بندان و اهل بيته و عقبه ثم ساق ابونعيم الكتاب الى ان قال في آخره و كتب علي بن ابيطالب بامر رسول الله (ص) في رجب سنة تسع من - الهجرة و حضر ابوبكر و عمر - و عثمان - و طلحه - و زبير - عبدالرحمان - و سعد و سعيد - و سلمان - و ابوذر - و عمار و عينية - و صهيب - و بلال - و المقداد و جماعة آخرون من المؤمنين

بنام خداوند بخشنده مهربان - اين نامه اي است از محمد رسول الله (ص) . سلمان از او خواست تا سفارشی به برادرش ماه بندان و خانواده اش و فاميلش بکند سپس ابونعيم نامه را تا جائي می رساند که می گوید : و علي بن - ابيطالب نوشت در رجب سال ۹ هجرت در حالي که ابوبکر - عمر - عثمان - طلحه زبير - عبدالرحمن - سعد - سعيد - سلمان - ابوذر - عمار - عينية - صهيب - بلال - مقداد و عده ديگري از مؤمنين حاضر بودند .

اين سند را همچنين ابو محمد بن حيان از اشخاصی که به اين مسئله اهميت زيادی می دادند با ذکر خصوصيات اين نامه و فاميل سلمان که آنها برای او گفته اند، نقل کرده است : گروهی از فاميل سلمان فارسی که بزرگشان غسان بن زادن بود در شيراز زندگی می کردند در نزد او نامه ای را که رسول خدا (ص) بخط علی (ع) نوشته بوده موجود بوده در پايان نامه که بر روی پوست دباغی شده سفید مختوم به مهر رسول خدا (ص) و ابوبکر و علی (ع) در اين عهدنامه ای که وی نقل می کند حرف سند نقل شده مگر اينکه اسم عينية را نوشته که ننوشته شده بود . ۴۷

۴۷ - اخبار اصفهان بقلم ابي نعیم جلد یک ص ۵۲ * ۵۳ و اين غير از عهدنامه مفاداف (قرارداد که با صاحب برده می بستند تا در ازاء دريافت پول او را آزاد نمايد) سلمان از عثمان بن الاشهل يهودی بود ، که گفته شده که علی (ع) آنرا به املاء پيامبر (ص) در سال اول هجرت نوشت . نکته قابل توجه اينکه : اين عهدنامه و قولنامه خالی از اشکال نيست . زيرا در اين قولنامه از جمله شهود ذکر

۶) بلاذری مؤرخ معروف عین نامه‌ای را که رسول خدا برای یهودیان سرزمین مقنا و بنی حبیبه نوشته و نقل می‌کند، در آن نامه با آنها مصالحه‌ای انجام داده که: آنها باید $\frac{1}{4}$ درآمد حاصله از قایق‌های شکاری و درآمد حاصله از دستگاههای نساجی، و $\frac{1}{4}$ درآمد میوه‌ها و زرها، و $\frac{1}{4}$ اسلحه‌ها و اسب‌ها را، به رسول خدا (ص) که سرپرست مسلمین است بدهند.

بلاذری می‌گوید: یکی از اهالی مصر برای من نقل کرد که، شخصاً "نام‌برادر جلد قرمزی که خطوطش از بین رفته بود دیده‌ام و از روی آن نسخه‌برداری کردم. سپس برای من املاء کرد و من نوشتم.

بسم الله الرحمن الرحيم: من محمد رسول الله الي بنی حبیبه و اهل مقنا سلم انتم ولكم ذمة الله و ذمة رسوله ثم ساق البلاذري الكتاب الي ان قال في آخره: وليس عليكم امير الا من انفسكم او من اهل بيت رسول الله و كتب علي بن ابوطالب في سنته تسع.

بنام خداوند بخشنده مهربان «از محمد رسول خدا به بنی حبیبه و اهل مقنا — شما سلامتید از سوی خداوند تبارک و تعالی به من خبر رسیده است، که شما به قریه خود باز می‌گردید» وقتی که نامه من بشما رسید شما در امن هستید و تعهد و ذمه خدا و رسول خدا بر شماست»

سپس بلاذری نامه را به پایان می‌برد، در حالی که در آخر نامه این عبارت

شده ابوذر است که بعد از جنگ خندق به مدینه آمده در حالی که قولنامه در سال اول هجرت نوشته شده است. مضاف بر اینکه در عهدنامه و قولنامه ابوبکر را که از شهود بود به صدیق توصیف کرده است و آن با رسم صدر اسلام منافات دارد. اما با اینکه این نوشته از اساس جعلی است با این همه حال خطیب به آن توجه دارد ولی شهود را ذکر نمی‌کند. اما این شهود بعداً اضافه شده‌اند. . . . این احتمال را کار ابن عساکر و الخطیب و صاحب نفس‌الرحمان که این نوشته را بدون شاهد ذکر کرده‌اند، تأیید می‌کند. برای توضیحات مشروع به مکاتب الرسول (ص) جلد ۲ ص ۴۰۹ و ۴۱۰ مراجعه شود.

آمده است: امیری جز از خود شما و یا خانواده رسول خدا بر شما نیست. علی بن ابوطالب آنرا در سال ۹ هجری نوشت^{۴۸}.

محمد بن احمد بن عساگر بر این نامه که بلاذری در فتوح البلدان نقل کرده است دو ایراد وارد کرده است:

۱ - علی (ع) اول کسی است که علم نحو را بوجود آورده است تا با کلام نبوی^{۴۹} مخلوط نشود و ممکن نیست که از وی این لحن (غلط) صادر شود و بگوید علی بن ابوطالب به رفع کلمه ابو.

۲ - پیامبر (ص) با اهل مقنا در غزوه تبوک صلح کرده است، بشرحی که در فتوح البلدان مذکور است، و علی بن ابیطالب در این جنگ شرکت نداشته است. آیا این خلاف نیست که بگوئیم نویسنده نامه علی (ع) است^{۵۰}.

علامه محقق شیخ علی احمدی جواب ابن عساگر داده است که ما به آن اکتفا کرده و خلاصه جواب نامبرده را در اینجا می آوریم.

اما جواب اشکال اول: ملاعلی قاری در شرحی که برشغای قاضی عیاض نوشته از نوادر ابی زید اصمعی نقل می کند و او نیز از یحیی بن عمر نقل می کند که: قریش هرگاه آب کنبه باشد آنرا تغییر نمی دهند، بلکه همیشه مرفوع می خوانند، نصب و جر و رفع

۴۸ - فتوح البلدان بقلم بلاذری ص ۶۷ چاپ سال ۱۳۱۸ ه. اصرار بر اختصاص دادن حکومت به اهل بیت (ع) چیزی نیست جز دلیلی روشن و واضح بر این که این سرزمین که با صلح و بدون خونریزی و جنگ بدست آمده، که فیئ نامیده شده از خدا و رسولش می باشد و رسول خدا (ص) آنرا به اهل بیتش بخشیده . . . و آن دلالت می کند بر اینکه اولی الامر برای مسلمین و ذمه اهل بیت (ع) هستند.

۴۹ - نبوی - عامی - عامی - رنجبر - طایفه ای که در عراق و جنوب فلسطین سکونت داشتند. (مترجم).

۵۰ - هامش ص ۶۷ فتوح البلدان.

درنهایت ابن اثیر و شرح قاری در مورد کلمه (ابی) گفته شده است که پیامبر (ص) به مهاجرین ابی می نوشت: المهاجرین ابوامیه، و بعد اضافه می کنند که: ابوامیه به کنیه مشهور بود و اسمی غیر از این نداشت و رسول خدا همان اسم را بکار برد. و ملاعلی قاری این مطلب را برای رفع اشکال ابن عساکر نقل می کند و می گوید همانگونه گفته می شود علی بن ابوطالب.

در مجموعه وثائق السیاسیه از صفدی نقل شده که: بعضی ها می نوشتند علی بن ابوطالب و علی ابی طالب می خواندند. بعد از این نکته مجموعه وثائق - السیاسیه از الترتیب الاداریه آنچه را که از نوادر اصمعی نقل شده نقل می کند. و مهمتر از همه اینها اضافه می کند که: جالب و قابل توجه که موقعی که من در محرم سال ۱۳۵۸ هجری قمری به مدینه منوره رفته بودم نوشته ای دیدم که نوشته بود انا علی بن ابوطالب.

و این نامه احتمالا " بخط علی بن ابیطالب (ع) است.

مؤلف کتاب مجموعه الوثائق السیاسیه اضافه می کند که «او کلمه علی بن - ابوطالب را با و او در ۴ نامه قرائت شده و از شیوخ دیدم.»

در اینجا اضافه می کنیم: مغلطای در سیره اش ص ۱۰ می گوید: گفته شده اسمش کنیه اش بود. بنا به گفته حاکم که نقل کرده و در آن نظر دارد.

در مروج الذهب جلد دوم ص ۱۰۹ چاپ بیروت آمده است که: بر سر اسم ابی طالب نزاع شده است عده ای می گویند که کنیه اش اسمش می باشد و او اسم علم ندارد. و علی (ع) در نامه ای به انشاء رسول الله برای یهودیان خیبر نوشت (نوشت علی بن ابی طالب و الف را از کلمه (ابن) انداخت، و این کار دلالت می کند بر اینکه ابن بین دو اسم علم واقع شده نه اسم علم و کنیه).

در فتوح البلدان بلاذری ص ۷۲ نوشته شده است، یحیی بن آدم گفت:

نامه ای در دست نجرانی ها دیدم که نسخه اش شبیه به این نسخه بود، و در پایان نامه نوشته شده بود علی بن ابوطالب و نمی دانم که چه قضاوتی در مورد آن بکنم در نامه ای که علی (ع) بعنوان صلح نامه بین طایفه ربیع و یمن نوشته است در آخر

آن نوشته (و آن روایت معروفی است) - کتب علی بن ابوطالب، بنا بر آنچه که ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه جلد پنجم ص ۲۳۱ نوشته است. در عمدة الطالب ص ۲۱۶۲۰ چاپ نجف از محمد بن ابراهیم نسابه نقل شده: که او دستخط امیرالمؤمنین علی (ع) را دیده است، که در پایان آن نوشته بود علی بن ابوطالب.

همچنین او گفته است در نجف قرآنی بخط امیرالمؤمنین علی (ع) وجود داشت در آتش سوزی سال ۷۵۵ هجری سوخت گفته می شود در آخر قرآن نوشته بود علی بن ابوطالب.

سپس می گوید در خط کوفی و او شبیه یاء است و صحیح علی بن ابیطالب است.

(این مطالب را جدش برای او نقل کرده است.) و غیر از آنچه که گفته شد مطالب دیگری هست که مجالی برای ما نیست که تتبع بکنیم. آنچه که در مورد کلمه ابو گفته شد معلوم می شود که کلمه ابو ضرری نداشته و اشکالی ندارد. مخصوصاً بعد از اینکه آنچه را که در مورد لغت قریش گفته شد ملاحظه کنیم احتیاجی به تأویل عمدة الطالب نداریم.

اما ایراد دوم: ما می گوئیم که در کلام بلاذری صراحتی وجود ندارد و دال بر این نیست که این نامه در تبوک نوشته شده باشد، همانطور که خود نامه دلالتی بر این موضوع ندارد. آنچه که در نامه است دال بر این است که عده ای از اهل مقنا برای پیامبر (ص) به مدینه آمده بودند و می خواستند که مراجعت کنند. شاید مسافرت آنها به مدینه برای تجارت بوده است یا برای گرفتن چنین نامه ای از پیامبر (ص). رسول خدا (ص) نیز این نامه را برای آنها نوشت.

بعضی کتب تاریخی به اینکه رسول خدا (ص) در سال ۹ هجرت نامه ای به اهل مقنا نوشته است اکتفا کرده اند^{۵۱}.

آنچه را که ما در اینجا نقل کردیم چیزی است که علامه احمدی به آن اشکال جواب داده است. دیگر جای هیچ گونه اشکال و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد، و شک در اصالت روایت را از بین می‌برد.

۷- صلح نامه خالد بن ولید با اهل دمشق؟ ابن سلام می‌گوید: محمد بن کنیر برایم از اوزاعی و او از سراقه نقل کرد که، خالد بن ولید این صلح‌نامه را برای اهل دمشق نوشت:

"أني قد امنتهم على دمائهم و اموالهم و كنائسهم همانا من آنها و اموالشان و كنيسه‌هايشان را در امان قرار دادم . . . ابو عبیده می‌گوید که: نویسنده صلح‌نامه چیزی در آن نوشته که من بخاطر ندارم، و در آخر آن صلح‌نامه آمده است: ابو عبیده جراح و شرحبیل بن حسنه و قضاعی بن عامر شهادت دادند، و این صلح‌نامه در تاریخ ۱۳ هجرت نوشته شد.^{۵۲} آنچه که مسلم است آنها می‌گویند،

۵۲- الاموال ص ۲۹۷ - بلاذری در فتوح البلدان ص ۱۲۸ صلح‌نامه را بدون تاریخ با بعضی اختلافات نقل کرده. در فتوح البلدان همچنین ص ۱۳۰ از واقدی نقل شده که: صلح‌نامه را تاریخ‌گذاری نکرد و لکن وقتی که مسلمانان تصمیم گرفتند

متنی دیگر نیز هست که در تاریخ سال پنجم هجرت بدست علی (ع) نوشته شده و لکن خالی از اشکالهای تاریخی نیست و ممکن است که بعضی یا همه آنها رد بشود. به مکاتیب الرسول (ص) جلد یک ص ۲۹۳ و ۲۹۴ مراجعه شود. عهدنامه دیگری است که برای اهالی نصارا بدست امیرالمؤمنین علی (ع) نوشته شده است (در سال دو هجرت) و عهدنامه دیگری نیز برای اهل نصاری هست که در سال چهارم نوشته شده که گفته میشود در سال چهارم و بخط معاویه بوده است. هر دو عهدنامه دارای اشکالاتی است مخصوصاً "عهدنامه دومی برای اینکه معاویه در سال چهارم اسلام نیاورده بود برای توضیح بیشتر به مکاتیب الرسول (ص) جلد ۲ ص ۶۴۷ و ۶۳۴ و غیره مراجعه شود.

تاریخ را عمر وضع کرده است آنهم در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری، و هیچ کدام از آنها ادعا نکرده اند که قبل از آن تاریخ وضع شده باشد. با توجه باینکه فتح دمشق در اول خلافت عمر بلکه قبل از اینکه خبر وفات ابوبکر و خلافت عمر به سپاه مسلمین در شام برسد، بود علی رغم آنچه که ما دیدیم: در تاریخ فتح دمشق نویسندگان کتابهای غزوات و جنگها اختلاف کرده اند که آیا در سال ۱۳ هجرت بوده یا سال ۱۴ هجری، آیا کسی که این مصالحه را انجام داده ابو عبیده بوده یا خالد بن ولید و همینطور کدامیک از آنها فرمانده سپاه مسلمین در شام بوده اند. برای ما مسلم است که فتح دمشق قبل از وصول خبر وفات ابوبکر در سال ۱۳ هجرت یا لااقل قبل از اظهار این خبر بوسیله ابو عبیده بوده است، و نویسنده این صلح نامه خالد بن ولید است که در آن هنگام فرمانده سپاه بود.

ابو عبیده و ابن قتیبه و واقدی و بلاذری^{۵۳} بر این عقیده اند که: نویسنده صلح نامه خالد بن ولید است. چه بسا این سخن دال بر فرماندهی سپاه خالد در هنگام صلح است.

که به یرموک بروند خالد صلح نامه را برای نصاری تجدید کرد و در آن دومی شهادت ابی عبیده و شرحیل و یزید بن ابی سفیان را قید نمود و تاریخ آن زمان را که سال ۱۵ هجرت ماه ربیع الاخر بود نوشت. ابن کثیر عمرو بن العاص را بر شهود می افزاید. اشکالی ندارد که این صلح نامه دیگر باشد که خالد بن ولید هنگام حرکت سپاه بر ایشان نوشته و راجع به معابد آنها نیز تذکری داده است کما اینکه از عبارت ابن کثیر در البداية و النهایة جلد ۷ ص ۲۱ معلوم می شود. حتی اگر تاریخ صلح نامه سال ۱۵ باشد ضرری به مطلب ما نمی رساند چون همه می گویند عمر تاریخ را در سال ۱۶ یا ۱۷ وضع کرده است.

۵۳ - المعارف ابن قتیبه ص ۷۹ چاپ سال ۱۳۹۰ بیروت. فتوح الشام جلد یک ص ۵۹۶، ۵۸۹ فتوح البلدان ص ۱۲۸ تا ص ۱۳۱ و غیر آن.

واقدی می‌گوید . به سبب صلح خالد مشاجرہ لفظی سختی بین اووابی عبیده در گرفت و این واقعه به وضوح برای ما معلوم می‌دارد لجاجت خالد در موقفش و ضعفابی عبیده را در برابر او ۵۴ . این امر فرماندهی خالد بن ولید را تأیید می‌کند. بلاذری می‌گوید: ابوعبیده در سمت درب شرقی شهر دمشق بوده و با زور وارد شهر شده مردم شهر نزد خالد آمدند که در سمت دیگر شهر بوده و او با آنها صلح کرده و صلح‌نامه‌ای منعقد کرد آنها نیز درب شهر را برای او گشودند .

سپس سخن ابی محنف را که عکس قضیه فوق است نقل می‌کند و بعد می‌گوید اولی صحیح است ۵۵ ما نیز همین عقیده را داریم . قول اکثر مورخین و نامه‌ای را که در اول سخن نقل کردیم و ادله دیگر دلالت قاطعی دارند، براینکه خالد صلح نامه را برای اهل دمشق منعقد کرده است . و قهراً " امیر سپاه نیز بوده است .

فرمان عزل خالد بن ولید از فرماندهی سپاه هنگامی رسید که آنها دمشق را محاصره کرده بودند و ابوعبیده آنها را برای اینکه خالد در فتح دمشق سست نشود به مدت ۲۰ روز کتمان کرد . تا اینکه دمشق فتح شده و بعد فرمان عزل را اعلام کرد ۵۶.

واقدی می‌گوید: فتح دمشق در شب وفات ابوبکر بود ۵۷.

زینی دحلان یکی از مورخین می‌گوید که گفته شده: خبر وفات ابی بکر بعد از فتح دمشق در سال ۱۳ هجرت آمد و وفات ابوبکر در شب ورود سپاهیان اسلام به دمشق اتفاق افتاد و آن واقعه در ۲۲ جمادی‌الآخر بود . و آنهایی که این سخن را می‌گویند قائلند که: واقعه یرموک بعد از فتح دمشق در سال ۱۵ هجری واقع

۵۴ - فتوح الشام جلد یک ص ۵۸ ۶۰۴

۵۵ - فتوح البلدان ص ۱۲۹ و به البدایة و النهایة جلد ۷ ص ۲۱ مراجعه

شود که از دیگران نقل کرده‌اند .

۵۶ - البدایة و النهایة جلد ۷ ص ۲۳ - فتوح البلدان ص ۱۲۷ ۱۲۹ .

۵۷ - فتوح الشام جلد یک ص ۵۸ ۵۹۶ .

شد.^{۵۸} ابن کثیر می گوید ظاهر عبارت سیف بن عمر دلالت بر فتح دمشق در سال ۱۳ هجرت می کند، ولی عبارت نامبرده بر نظر اکثر مؤرخین، که می گویند دمشق در نیمه رجب سال ۱۴ هجری فتح شده دلالت دارد.^{۵۹}

از عبدالرحمن بن جبیر نقل شده: ابو عبیده خود به مدینه رفت تا خبر فتح دمشق را به ابوبکر بدهد، وقتی به مدینه رسید، دریافت ابوبکر مرده و عمر وی را به فرماندهی سپاه شام منصوب کرده است، و وقتی که به دمشق بازگشت سپاهیان به او گفتند مرحبا به کسی که او را ما بعنوان سفیر به مدینه فرستادیم، او را برای ما امیر قرار دادند.^{۶۰}

علی کل حال صلح نامه ای را که ما نقل کردیم و با ادله و شواهدی که آوردیم، همگی دلالت بر این دارند که: فرمانده سپاه خالد بود و او با اهل شام صلح کرده و همه مؤرخین در این موضوع متفقند و حتی اگر صلح نامه در سال ۱۵ نوشته شده نامه دیگری است، که دال بر این است که: تاریخ از خلافت عمر وضع شده است.

اما برای چه مؤرخین و راویان از حقیقت روی برمی گردانند، شاید مشابهت سخن ها و نقل ها و واقع شدن حوادث پشت سرهم آنها را در اشتباه می اندازد. . . . شاید (اگر بخواهیم حسن ظن داشته باشیم و آنها را شایسته حسن ظن بدانیم) این اظهار نظر آنها از روی تعمد بوده برای اینکه بگویند عهد عمر دوران فتوحات بزرگ اسلامی بوده است. . . . همچنین آنها تلاش آشکاری کرده اند که خالد بن ولید را شجاع معرفی نمایند، ولو از راه دروغ.

اما علت واقعی را که سبب شده آنها از واقعیت و حقیقت دور شوند چه بوده من نمی دانم شاید خواننده هوشیار بفهمد.

۸- سیوطی از مجموعه ای که بخط ابن قماح است نقل کرده است، به اینکه

۵۸- الفتوحات الاسلامیه جلد یک ص ۴۷.

۵۹- البدایة والنهاية جلد ۷ هفت ص ۲۲.

۶۰- البدایة والنهاية جلد یک ص ۲۴.

ابن صلاح گفته: ابوطاهر محمد بن حشم زیادی در تاریخ شروط ذکر کرده. رسول خدا (ص) موقعی که به نصاری نجران نامه می نوشت، به علی (ع) دستور داد، در آن نامه به هجرت تاریخ گذاری کند و بنویسد این نامه در سال پنجم هجری نوشته شده است. نامبرده سپس اضافه می کند: مبتکر این کار رسول خدا (ص) بود نه عمر، و در عمر این عمل از او تبعیت کرد^{۶۱}.

سیوطی اضافه می کند که: این روایت بقدری صریح است که می توان گفت، تاریخ گذاری در سال ۵ هجرت بوده است. روایت اول (روایت زهری) که در آن آمده است: روز ورود به مدینه را تاریخ گذاری کردند، منافاتی با این روایت ندارد. روایت زهری ظرف زمان است و عبارت (یوم قدم) متعلق به فعل نیست، بلکه متعلق به مصدر (کلمه التاريخ) می باشد، و پیامبر (ص) امر کرد که مبداء تاریخ را آنروز قرار دهند نه اینکه در آن روز تاریخ گذاری کنند.^{۶۲} این سخن سیوطی است.

ولی خلاصه تر و متیقن تر اینکه رسول خدا (ص) دستور داد که مبداء تاریخ را روز ورودش به مدینه قرار دهند، و روز اول را اول ربیع الاول بحساب بیاورند. . . بدین ترتیب خود پیامبر (ص) تاریخ گذاری کرد و خود شخصا آنرا در نامه ای که به نجران نوشت بکار برد.

علی کل حال سخاوی می گوید معلوم گشت که عمر در این قضیه تابع بود نه مبتکر.^{۶۳}

سید عباس مکی می گوید: تاریخ سنتی از گذشته و روشی پسندیده بوده که رسول خدا (ص) موقعی که به اهل نجران نامه می نوشت امر به کتابت تاریخ کرد، و

۶۱- الشماریخ فی علم التاريخ سیوطی ص ۱۰- التراتیب الاداریه جلد یک

ص ۱۸۱ از او نقل کرده است.

۶۲- الشماریخ ص ۱۰.

۶۳- التراتیب الاداریه جلد یک ص ۱۸۱.

به علی (ع) دستور داد که بنویسد: "نوشته شد در سال ۵ هجرت" ^{۶۴} سپس روایت ابن شهاب را نقل می کند.

۹- از عبارتی که در صحیفه سجادیه است چنین برمی آید، رسول خدا (ص) روز ورود به مدینه را بدستور باری تعالی مبدء تاریخ هجری قرار داده و تاریخ اسلامی را وضع کرد. آنجا که در خبر آمده است: جبرئیل (ع) به پیامبر اسلام فرمود آسیاب اسلام از هجرت تو می چرخد، سپس این ده سال توقف می کند باز آسیاب اسلام تا سر ۳۵ سال از هجرت می چرخد و بعد ۵ سال توقف می کند ^{۶۵}.

۱۰- از انس بن مالک روایت شده که گفت: اصحاب رسول خدا (ص) برای ما گفتند که نمی گذرد از هجرت ۱۰۰/ مگر همه شما مرده اید ^{۶۶}.

۱۱- از ام سلمه نقل شده که از رسول خدا (ص) نقل کرد: یقتل حسین بن علی (ع) علی رأس ستین من مهاجری ^{۶۷} رسول خدا (ص) فرمود «حسین بن

۶۴- نزهة الجلیس جلد یک ص ۲۱.

۶۵- البحار جلد ۵۸ ص ۳۵۱ بعد از تصحیح شمارش صفحات - سفینه البحار جلد ۲ ص ۶۴۱. صحیفه سجادیه ص ۱۰. این روایت بطریق دیگری از رسول خدا (ص) روایت شده است که در بدایة و النهایة جلد ۶ ص ۲۰۷۶۲۰۶ و جلد ۷ ص ۲۱۹ و ص ۲۷۶۲۷۵ از احمد و ابی داود و ابن دواد ولی با اختلاف و تصرفات موجود است به سنن ابی داود چاپ دارالکتاب العربی جلد ۴ ص ۱۵۹، ۱۶۰ و غیر آن مراجعه شود.

۶۶- مجمع الزوائد جلد یک ص ۱۹۷ از ابی یعلی نقل کرده، این سخن با الفاظ و اسناد زیاد دیگری نیز هست که بدون کلمه هجرت نقل کرده اند.

۶۷- مجمع جلد ۹ ص ۱۹۰ از طبری نقل کرده و به سندش اشکال نکرده مگر در سعد بن طریف و اشکال او فقط شیعه بودن اوست برحسب آنچه که اقرار کرده است. تاریخ بغداد جلد یک ص ۳۴۹ - الالمام جلد ۵ ص ۲۹۹ کنز العمال جلد ۱۳ ص ۱۱۳ چاپ حیدرآباد - میزان الاعتدال جلد یک ص ۲۱۲ از طبرانی و خطیب

علی در سر / ۶۰ سال از هجرت من گشته می شود»

۱۲ - اخیراً دکتر سعاد ماهر محمد در کتابی که بنام «شهد الأمان علي في النجف» نوشته (ص ۱۰۴، ۱۰۵) نامه‌ای را که خالد بن ولید برای اهل حیره نوشته ذکر می کند در آخر نامه آمده است: "وان غدروا بفعل او بقول فالذمة منهم بريئة و كتب في شهر ربيع الاول من سنة اثنتي عشرة" ترجمه: اگر به گفتار یا کردار حيله و مکر کردند و پیمان شکستند تعهد ما در باره آنها از بین می رود و این سند نوشته شد در ماه ربيع الاول سال ۱۲ هجرت .

و از مسلمات است که فتح حیره بدست خالد و در زمان ابی بکر اتفاق افتاد و این موضوع دال بر این است که تاریخ قبل از عمر وضع شده است .

۱۳ - حافظ عبدالرزاق از ابی هریره نقل کرده که گفت: ويل للعرب من - شرقا اقرب علي رأس الستين، تصير الأمانة غنيمه الخ ۶۸ .

ترجمه - وای بر عرب از شر و فساد که در سال ۶۰ هجرت پیش می آید و امانت غنیمت شمرده می شود الی آخر روایت .

۱۴ - حافظ عبدالرزاق از ابن مسعود نقل کرده است، که گفت: اذا كانت سنة خمس و ثلاثين حدث امر عظيم ، فان تهلكو فبالحرا ، وان تنجو ففسي . و اذا كانت سبعين رأيت ما تنكرون ۶۹ .

هنگامی که سال ۳۵ فرا رسد حادثه‌ای بزرگ اتفاق می افتد اگر هلاک شدید سزاوار آیند و اگر نجات پیدا کردید امید نجات هست و هنگامی که سال ۷۰ رسد

۶۸ و ۶۹ - مصنف عبدالرزاق جلد یک ص ۳۷۳ و ص ۳۷۵ .

نقل کرده - ابن عساکر و منتخب کنز العمال هاشم مسند احمد جلد ۵ ص ۱۱۱ و مقتل الحسين (ع) خوارزمی جلد یک ص ۱۶۱ - احقاق الحق جلد ۱۱ ص ۳۵۴ از بعضی از کتاب‌های گذشته نقل کرده اند و همچنین از مفتاح النجا ص ۱۳۶ مخطوط و از المعجم الكبير طبرانی نقل کرده اند .

چیزهایی می بینید که منکر می شوید .

۱۵ - تطهیر الجنان ص ۷۶ چاپ سال ۱۳۵۷ هجری قمری در حدیثی که راویان مورد اطمینان از رسول خدا (ص) نقل کرده اند آمده است . نعوذ بالله من راس الستین و فی رواية فی سنة ستین و من امارة الصبیان .

ترجمه - پناه بر خدا از سال ۶۰ و در روایت دیگر پناه بر خدا در سال ۶۰ و از حکومت بچه ها .

۱۶ - عن مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر مرفوعاً " اذا كان رأس السبعین و مائة فالرباط بجده من افضل ما یكون من الرباط ۷۰

ترجمه - مالک از نافع و او از عبدالله بن عمر و او از پیامبر (ص) نقل کرد . در سال یکصد و هفتاد از هجرت من مرزبانی در جده از بهترین مرزبانی ها ست آنچه را که ما در شماره های ۱۴ و ۱۵ و ۱۳ و ۱۶ نقل کردیم سخنانی است که پیامبر از راه غیب به اشخاص فرموده و این دال بر آنست که خود پیامبر واضع تاریخ هجری است .

بازگشت به اول

از آنچه که گذشت روشن می شود آنچه که در بین مردم مشهور است که واضع تاریخ عمرین خطاب است ، قابل قبول نیست . بلکه تنها کاری که عمر کرده اینست که محرم را اول سال قرار داده در حالی که در زمان پیامبر ربیع الاول اول سال قمری هجری بود . این عمل یا به ابتکار خود او بود یا به پیشنهاد عثمان این کار را کرد . (همانطور که می دانیم محرم اول سال در دوران جاهلیت بود) .

شاید بتوان گفت تاریخ هجری را که پیامبر (ص) وضع کرده است ، به سبب اینکه مردم احتیاج کمی که به آن داشتند بین مردم مشهور نبود . (در زمان پیامبر (ص) عمر ، پس از اینکه در سطح اجتماع نیاز به تاریخ احساس شد ، صحابه را جمع کرد تا

تاریخی را انتخاب کنند که مشروح ماجرا در گذشته بیان شد ۷۱.

ما می بینیم در اجتماعی که عمر تشکیل داده بود پیشنهادات مغرضانه ای شد تا به این وسیله تاریخی را که پیامبر (ص) وضع کرده بود، فراموش شود. لذا ملاحظه می شود، که تاریخ روم پیشنهاد می شود. دیگری تاریخ اسکندر را می گوید. عمر هرمان را (با اینکه عمر نفرت شدیدی از ایرانیان داشت) برای مشورت می طلبد و او تاریخ ایرانی را که از آغاز پادشاهی شاه خود تاریخ گذاری می کردند، پیشنهاد می کند. دسته چهارمی تولد پیامبر (ص) (عام الفیل) را که اعراب جاهلیت به آن تاریخ گذاری می کردند، پیشنهاد می کنند. "از آنها سخنان زیاد و طولانی در تاریخ اعاجم و غیره نقل شده" ۷۲

ولی علی که حافظ دین و پرچمدار حق است . . . در وقت مناسب اعلام می کند که تاریخ هجری که رسول خدا (ص) وضع کرده، و در حیات خود شخصا آنرا به — کرات در عهدنامه و نامه ها بکار برده باید مورد استفاده قرار گیرد. و ممکن نیست گفته و پیشنهاد او مردود شود، زیرا حق است و حق بالای همه چیزهاست و چیزی بالاتر از آن نیست.

تاریخ مسیحی برای چه؟

لازم است که نگاهی به تاریخ مسیحی بکنیم. با کمال تأسف خواهیم دید: غربیها و غیرمسلمانها آثار باستانی و آداب و رسوم گذشته خود را هرچند که ناچیز و کم باشد، حفاظت می کنند و در هیچ زمان و مکانی از آنها دست برنمی دارند. در جائیکه تاریخ اسلام را می نویسند اصرار دارند، که بجای تاریخ هجری تاریخ میلادی بنویسند. که چه بسا موجب از بین رفتن خیلی از حقایق و درهم و برهم

۷۱- این احتمال را علامه محقق سید مهدی روحانی در مقاله خود داده

است.

۷۲- التنبيه والاشراف ص ۲۵۲.

شدن آنها می شود . از سوی دیگر می بینیم که ما تحت این شعارهای فریبنده غربی از خیلی چیزهای اساسی دست برمی داریم .

ما از تاریخ هجری قمری که منشاء عزت است و تاریخ و فرهنگ ما به آن استوار است، به تاریخ میلادی شمسی که در قرن چهارم هجری درست شده رو می آوریم دولتهائی که خود را اسلامی می دانند و ملتتهائی که خود را مسلمان می نامند، از تاریخ میلادی استفاده می کنند که نه رومی است نه ایرانی که در صدر اسلام پیشنهاد شدند .

آری آنان با شعار روشنفکری و تمدن تاریخ میلادی را پذیرفته اند و از آنچه که مایه عزت آنهاست روگردان شدند .

دعوت خالصانه

ما از ملت مسلمان می خواهیم که تاریخ هجری اسلامی را در تقاویم و تاریخ های خود بکار برند . برای اینکه گذشته هایشان را به حاضرشان ربط می دهد، و سز عزت و سربلندی آنها را در گذشته که دینشان بود بازگو می کند . به آنها می آموزد که از پیامبر اسلام سرمشق بگیرند و هرگاه در محل اقامت خود نتوانستند به وظایف الهی خود عمل کنند هجرت را برقرار ترجیح دهند و در نقاط دیگر زمین به مسئولیت های الهی خود عمل کنند . تاریخ هجری به مسلمانها تحرک و امید می بخشد، و آنها را از سکون و بی تفاوتی بیرون می کشد و بسوی بی نهایت ها سوق می دهد . مضاف بر این اگر ما بگوییم حادثه بزرگ باید مبداء تاریخ باشد چه حادثه ای بزرگتر از ظهور پیامبر و حوادث بزرگی که به دنبال آن آمده است .

1